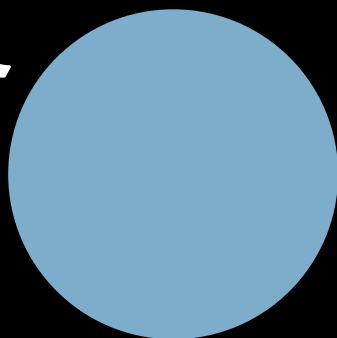
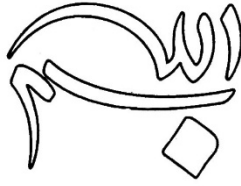


سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران



دکتر احسان اقبال سعیدی
دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی
(عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا)





سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحق
دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی



تهران، ۱۴۰۰

سرشناسه: اقبال سعیدی ابواسحق، احسان، ۱۳۶۵-
عنوان و نام پدیدآور: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران / احسان اقبال سعیدی
ابواسحق، بشیر اسماعیلی گنهرانی.
مشخصات نشر: تهران: مهرراوش، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۸۰ص. ۲۱،۵*۱۴،۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۰-۹۰-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: ایران -- روابط خارجی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده: اسماعیلی گنهرانی، بشیر، ۱۳۶۲-
رده‌بندی کنگره: DSR۱۶۵۰
رده‌بندی دیوبنی: ۳۲۷/۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۷۶۸۲



سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

نویسندگان: دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحق

دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

ناشر: مهرراوش

چاپ و صحافی: نسیم

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰ هزار تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۰-۷۱۱۹-۹۰-۷

نشانی: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ نظری غربی - پ ۹۹ - ط ۵ - واحد ۱۰

تلفن تماس: ۶۶۹۷۳۸۲۲ - ۰۹۱۹۹۱۹۹۲۴۲ نمابر: ۶۶۹۷۳۸۲۳

فهرست

- مقدمه..... ۷
- تأثیر و تأثرات انقلاب اسلامی ایران بر سیاست خارجی
- جمهوری اسلامی ایران..... ۱۱
- مسیر و محورهای چهل و دوساله سیاست خارجی در
- جمهوری اسلامی ایران..... ۱۹
- سیاست خارجی منزه توشه‌ای به قدر وسع در باب سیاست
- خارجی در عصر غیبت..... ۲۷
- سیاست خارجی عصر انتظار..... ۳۵
- انسان در سیاست خارجی منزه..... ۳۶
- خط سرخ حسینی..... ۳۸
- فروردین جمهوری اسلامی ایران و ارمغان‌های سیاست
- خارجی..... ۴۱
- نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی مواج..... ۴۷
- قدرها و قلدرها..... ۵۱
- ما، آنها و روس‌ها..... ۵۷
- پهلوی‌ها، مذهبی‌ها و چریک‌ها..... ۶۹

□ مقدمه

انقلاب اسلامی ایران عظیم‌ترین پدیده انسانی در قرن بیستم تأثیر و تأثر شگرفی بر ساحات مختلف نشو و نمو بشر برجای نهاد. این که در عصر ایسم‌ها و مدارهای یکسره مادی و سودگرا صدایی متصل به گفتار الهی و بر مبنای فطرت بشری به میان بیاید و سود و منفعت را یکسره دگرگون تعریف و تفسیر کند یگانه از انقلاب اسلامی ایران و رهبر کبیرش حضرت روح الله به عنوان یک مرد الهی و مرجع عالیقدر شیعه ممکن و میسر نمود. حالیا در عرصه‌ی سیاست خارجه گفتمان و کردار منحصر بفرد انقلاب اسلامی نیاز به تبیین و تفسیری در خور دارد که این مجموعه نوشتار از پی آن است. در این نوشتارها به اجزای گوناگون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته شده است و در دو مقاله نیز سعی بر آن رفته تا شرایط سیاسی اجتماعی ایران در انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم تشریح شود تا فهم مقال‌های دیگر ممکن‌تر آید. برای ارزیابی بازتاب‌ها و نظرات هر کدام از نوشتارها پیش از این در تارنت‌ها و جراید کشور درج گردیده‌اند و اینک در قالبی مجتمع عرضه به عرصه‌ی قلم می‌گردند. تا چه مقبول افتد و چه در نظر آید.

دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحقی

دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

□ تأثیر و تأثرات انقلاب اسلامی ایران
بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در روزهایی که چهل و دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران نزدیک و نکوداشت‌های متناسب با همه‌گیری کوید ۱۹ نیز برقرار است بی‌مناسبت نخواهد بود تا تأثیرات و تأثرات پیروزی انقلاب اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی کشور و نیز منطقه خاورمیانه و پهنه‌ی گیتی را مورد واکاوی و یادآوری قرار بدهیم. سطور ذیل جهدی به قدر وسع در این حوزه است و خداوند نیز بر عهده بشر مگر به قدر وسعش قرار نداده است.

در زمین و زمانه‌ای که اندیشه‌های یکسر انسان‌محور و سوداگر چنام دامن گستر و بلاشک می‌نمودند که بشر شاید از عصر تردید گاليله در تردد خورشید بر گرد زمین کمتر جسارت تردید در گزاره‌های عصر کمونیسـم -لیبرالیسم را کرده بود. باری در چنین میانه‌ای که یکسر طیف دین را یکسره به فرموده‌ی مرادش مارکس افیون توده‌ها می‌نامید و کمر به منهزم کردنش بسته بود و سوی دیگر مگر در کارکرد تخدیری-تزیینی و یا بسته بندی شده و محض فروش انبوه نمی‌دید و نمی‌انگاشت، باور کمر برافراشتن یک دگرگونی جمعی به زعامت یک مرجع عالیقدر دینی چنان ناباور بود که نمودن و حدویش پهلو به معجزات برگزیدگان پروردگار می‌زد.

در کشاکش نفیر گلوله‌های نزول اجلال فرمودگان سیراماسترا(اشاره انقلاب کوبا) و جانبازی‌های ویت کنگها کسی از لسانی نو و منبعی

یکسر متصل و منکسر از چشمه نور الهی از مفاهیمی انسانی اما از چشمه الهی برای سعادت انسان و مسیر یکسر دیگرگون بگوید و جماعتی جانبازانه در میانش بگیرند را کمتر کسی در آن عصر می‌توانست باور کند و تا هنوز هم آن حیرت و حلاوت در کام کسانی و سالدارانی برجاست.

باری در آن روزگار سیاست خارجی ممالک حسب موقعیت و موفقیت‌شان در چهارچوبی به نام اقمار تعریف و تفسیر می‌شد. این که در جهان سرمایه‌داری برای زنده ماندن بند حیات را باید به تمامی به واشنگتن گره زد و صلت ستاند و البته به وقت نیاز و خواست ارباب به ایفای نقش و رقص شادانه اما بی‌دلیل در میانه‌ی میدان پرداخت. دخالت نظامی ایران عصر پهلوی در عمان و شاخ آفریقا و اعمالی مشابه این می‌تواند در همان مدار تعریف شود. در آنسوی نزاع به جان بسته‌ی آن روز بلوک شرق با تعاریف آرمانشهری خویش ایستاده بود که می‌خواست و می‌نمایاند که انسان یکسره بریده از معنا و تهی از هرآنچه جز ماده را به هر ضرب و زوری که هست کامور خواهد کرد. آیین مزدوری و عاملی در این سوی نزاع نیز در لباسی دیگر حال گیرم نه از جنس رخت عافیت اردوگاه سرمایه‌داری یا امپریالیسم برقرار و برجا بود. اعزام نیروهای کشورهای در مدار مسکو به اقصای عالم برای نبردهای گوناگون نموداری از همان چیز نیست که در فوق بدان اشاره شد. آیین ذبح و دفن منابع و منافع ملی در پای خواست برادر بزرگ‌تر که همانا مسکو باشد نیز در میان باورمندان به مرام در سیما عدالتخواهانه شرق نموده‌ای تام و تمامی یافته بود. در همین ایران زمین روزگاری تئورسین برجسته حزب توده در سرمقاله‌ای مطول نفت شمال ایران را حق

شوروی دانسته بود و خواستار اعطا یا اهدای این امتیاز مشابه به چپاول بریتانیا از نفت جنوب به قطب مطبوع خویش گشته بود. (سرمقاله احسان طبری در روزنامه مردم، سال ۱۳۲۳)

باری پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به پرچمداری یک روحانی عالی‌مقام شیعه فصلی تازه و نگاهی از مفکره اراده الهی و نه منافع به تمامی غریزی انسان به سیاست خارجی را به عرصه قلم و سپهر عمل درآورد که تا هنوز خود صاحب مدعا در مولف بودن در این حوزه‌ی پرمدعا و مدعیست.

۱. سیاست خارجی منزّه:

شاید بتوان سیاست خارجی برآمده از مطلع الفجر انقلاب اسلامی و شاخص اندیشه و فعل حضرت امام خمینی (ره) ترسیم کرد سیاست خارجی منزّه باشد. شاکله‌ای که شاید تنها شمه‌ای باشد از یک کل سترگ و نه تمامی آن. در چهارچوب سیاست خارجی منزّه که ریشه در نهاده‌های الهی - مذهبی دارد با تاسی به مکتب اهل عصمت تشییع هم نفی سلطه و سیطره‌ی حسینی (ع) است و هم نرمش قهرمانه‌ی حسنی (ع) و مسیر تا نهایت نهضت قائم (عج) و رسیدن به کمال مطلوب در سیاست خارجی که ظل و ذیل آخرین ذخیره الهی به تکوین و تکامل می‌رسد راهنمایان مسیر هستند. فردای پیروزی انقلاب اسلامی با قطع رابطه با رژیم صهیونیستی و تبدیل نمایندگی این رژیم در تهران به مقرر سازمان آزادی‌بخش فلسطین نمودی از جوانه زدن همین اندیشه نو و پرهیز از منفعت‌گرایی ماتریالیستی در نگاه به نوع انسان و سیاست است. قطع رابطه با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی که احتمالاً آسیب ملموس مادی

چشمگیری هم برای نظام نوپای مستقر در تهران نداشت و نیز دفاع تمام‌قد از حقوق فلسطینیان سنی‌مذهب آیینی تمام‌نمای ظلم‌ستیزی و سخن مولای اول شیعیان مبتنی بر رفع ظلم در هر شکلیش و غم مظلوم را فارغ از نام و نشان و مسلکش داشتن می‌باشد(اشاره به ربودن خلخال از پای زن یهودی و دق کردن مرد مسلمان از این حادثه).

۲. نفی استیلا:

برای بشر سربرآورده از انقلاب صنعتی که به قوه باروت و غدر استعمار و استحمار مفتخر و مزین گشته بود ارتباط و کشف دیگر ملل هم نوعی توحش مدرن در ورای پوستین‌های پوشیده‌ی پیشین بود با لعابی دلبرانه‌تر و دیگر هیچ. اگر روزگاری مارکوپولوها و دیگر جهانگردانی یگانه با عزم مردانه راهی کشف سرزمین‌های جدید می‌گردیدند اینک مردان مجهز به باروت و قطب‌نما با کشتی‌های بخار عزم استیلا و یغمای منابع انسانی و طبیعی سرزمین‌ها جدید را می‌کردند. به این تاریخ خون‌آلود که منصفانه و نه از سر گذری و نظری که بنگرید شاهد برای این مدعا از سفرهای کریستف کلمب و برباد دادن زر و سروری بومیان قاره جدید که به ناز در عدم بی‌خبری خویش می‌زیستند و تا سیل برده‌گیری و غارت در آفریقا شاهد مستحکمی بر این ادعا هستند. مفهوم دولت - ملت که نضج بیشتری گرفت در قالب تجاوز به مفاهیم شریف برای قلب واقعیت و زر و قدراندوزی و با اغراق در ناسیونالیسم منطقی، باز سربازها از پی چیرگی و منابع راهی سرزمین‌های جدید شدند و هیچ‌کدام مگر به خون یا اجبار پای بیرون نهادند. بنگرید به حضور ایالات متحده در ویتنام یا شوروی و حضور تانک‌هایش در بهار پراگ و

تأثیر و تأثرات انقلاب اسلامی ایران بر سیاست خارجی ... ■ ۱۷

ورشو که زخم چرکینی از موارد غیرانسانی برجای نهادند. خواندن آثار آلبر کامو می‌تواند حضور اخیرتر فرانسه در الجزایر را نمایان کند. در همین اشغال سال ۲۰۰۳ عراق توسط ارتش ایالات متحده تا هنوز از طریق قراردادهای طولانی مدت در حوزه‌ی امنیت و انرژی سیل سرمایه و جبران چندبرابری هزینه‌ها قابل ملاحظه است. لیکن از فردای پیروزی انقلاب اسلامی ایران یک حضور استلاجویانه یا به قصد انتفاع نامشروع از منافع هم در حافظه تاریخ مضبوط نیست. حضور مستشاران ایرانی همواره به درخواست دولت‌های قانونی و برای کمک به برقراری آرامش و صیانت از نفوس در مقابل اشقیای بوده است. نمونه ملموس و نزدیکش نبرد بی‌چشمداشت با وجود منحوس داعش در دو کشور سوریه و عراق که بی‌تقاضایی از نوع آنچه در بالا توضیح داده شد بوده و هست.

۳. بودن در کنار ملت‌ها:

اگر شهادت حاج احمد متوسلیان و یارانش را طلایه حضور ارکان سیاست خارجی منزه جاری در رگ‌های انقلاب اسلامی بدانیم و بنامیم تا همین امروز هم آن نفعی مشام‌نواز برقرار و استوار است. آنجا که برای صیانت از حقوق مردم و نوع بشر اهم مساعی در عالی‌ترین سطوح و فارغ از مناسبات مرسوم و بیم جان به اجرا در می‌آید. از جنگ بوسنی و هرزگوین تا سقوط مزارشریف و اولی‌تر صحنه‌ی لبنان همه تابلویی از سیاست جهد تا سرحد جان برای حراست از مردمان و افتادگان است که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کمتر در سپهر سیاست خارجی کشورها مفهوم و معنای پررنگی داشته است.

نهایت روایت این که طلوع انقلاب اسلامی ایران در سال

۱۳۵۷ خورشیدی باعث بروز مضامینی نو در سیاست خارجی شد که تا پیش از آن کمتر شنوده و ممکن گشته بود. این که انسان و کرامتش در پیوند با تلاش برای رفع ظلم از حیثیت یگانه‌ی این خلیفه الله و حمایت و صیانت از منافع مشروع و دارای حدود کشورها به مرکزیت یک سیاست خارجی تبدیل شود یگانه پس از بهمن ماه سال ۱۹۷۹ میلادی بود که به میان و میدان آمد. لیک با وجود تنوع و تکثر دشمنی‌ها و بحران‌سازی‌ها در این چهاردهه و اندی هنوز این تفاوت در سیاست خارجی تشخ و تفاوتی یگانه به جمهوری اسلامی ایران بخشیده است که از دیروز تا همیشه این سرزمین را به محور توجه و تحلیل تبدیل کرده است. شاید تا رسیدن به کمال مطلوب گام‌های پرشماری مانده باشد و راه هم ناهموار و گاه صعب و طویل، لیک ایمان به راه و اینکه هر نگاشته‌ای و پیموده‌ای ولو کامل‌ترین و بهترینش تا رساندن پرچم به دست آخرین ذخیره الهی عیوب خود را خواهد داشت و در حکم "کوشیدن به قدر وسع است" می‌تواند امید و التیام مضاعفی برای ادامه راه باشد.

□ مسیر و محورهای چهل و دو ساله

سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران

هر سال نفس‌های بهمن ماه که به شماره می‌افتد موسم سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران فرا می‌رسد و نکوداشت و سخن در این باب به فراوانی می‌رود. از سپهرهایی که با رویداد انقلاب اسلامی یکسره دگرگون و متحول گشت سیاست خارجه و نحوه نگاه و مواجهه با جهان خارج بود که تا امروز هم تفاسیر و تعبیر گوناگونی را باعث گردیده است. در این نوشتار برآنم تا این راه طی شده را واکاوی کرده و در چهارچوب واژه‌ها به تعبیر و تفسیرش بپردازم، هرچند اسارت در نظریه‌ها و اینکه بپنداریم اهل عمل و سیاست منتظر تولید ترکیب واژگانی زیر عنوان نظریه می‌کنند تا مرتکب عمل سیاسی شوند خود از اکبر طاغوت‌های فکری زمانه است که همیشه قلم به تفسیر و خط‌کشی برای آنچه به قوت قدرت و اراده روی داده است مشغول گشته است.

اگر تا پیش از بروز مفاهیم مدرنی چون دولت - ملت را عصر ستیز و سازش در روابط میان رعایای یک خاک به سرکردگی سلطان و آن سرزمین دیگر بنامیم با ولادت دولت - ملت ابزارهای نوتری فراتر از سرنیزه و مفرغ شکار و دریدن آشکار نیز به میان و میدان آمدند. برآمدن خاجه‌ی تاجدار در تهران مصادف با اتفاقات مهیبی در مغرب زمین بود که نفحات باروت و تجارتش چندی از آن نگذشته به مشام ساکنان سرزمین قالیچه و گربه هم رسید.

ابتدای امر تنها تلاش صدر دارالخلافه که مصداق اتم تصمیم‌سازی

چه الکن و چه نهایت ممکن، تنها در تلاش تهیه تفنگ و سورات برای حفظ ثغور سرزمین در برابر یورش قدرت‌های برآمده‌ای چون روسیه تزاری و گاه عثمانی یا سرکشی اعقاب شییک خان ازبک در حدود خراسان خلاصه می‌شد و بس. لیک انگار جهان جدید و تقسیمات نو دیگر یکسر به نگاه سنتی از مواجهه با جهان خارجی که تنها به کمی فراتر از همسایگان محدود می‌شد اعتنا و افاقه‌ای نداشت. شاید از نخستین اقدامات چهارچوب‌مند با تنظیمات جدید سیاست خارجی در پهنه جهان برآمده از عصر صنعت و استعمار تلاش برای گشودن پای قدرت سوم به ممالک محروسه و برقرای نوعی موازنه برای در امان ماندن و دمی آب خوردن پس از بدسگالی‌های روسیه تزاری در شمال و هند بریتانیا در جنوب و شرق کشور بوده باشد. نخستین تلاش‌ها انگار از زمان ناصرالدین شاه آغاز می‌شود و مشروطه‌خواهان در تکمیل آن می‌کوشند لیک به استواری و نتیجه‌ای که باید دست نمی‌یابند. قد برافراشتن آلمان ویلهلمی در پهنه اروپا و تقاضای فضای تنفسی متناسب با رشد چشمگیر این کشور کارگزاران در تهران را برآن داشت تا شاید بتوانند از برگ برلین به سود صیانت از کشور سود ببرند. در کشاکش جنگ عالمگیر اول جماعتی به میانداری نظام‌السلطنه مافی در کرمانشاه حکومت تشکیل داده و خوشبین به مدد آلمان و متحدش عثمانی بودند. کار چنان بالا گرفت که ملاقات‌های گاه به گاه کنتس لیگوتتی دختر سفیر مختار اطریش در تهران نیز توسط خفیه‌نویسان لندن و پترزبورگ با حساسیت و اعتراض به مستوفی‌الممالک نخست وزیر وقت دنبال می‌شد. احمد قوام‌السلطنه نخست وزیر اشرافی عصر مشروطه و پهلوی و آنکه به خط خوش فرمان مشروطه‌ی املائی مظفرالدین شاه را انشا

کرده بود جهد بسیار کرد تا ردپای ایالات متحده آمریکا را برای برقرای موازنه به ایران باز کند. قوام کارشناسان شرکت نفتی سینکالر را برای مشارکت در نفت ایران به تهران دعوت کرد لیک به سبب سستی قدرت در تهران و پای محکم روسیه و بریتانیا چندان طرفی نبست. دوران دولتمندی پهلوی پدر و پسر در سیاست خارجی ایران پرنوسان و با محوریت شخص پادشاه ترسیم و اجرا می شد. در جهان منقسم به دو قطب شرق و غرب رژیم پهلوی پیوستن تمام قد به اردوگاه غرب را برگزید و در این رویکرد اهتمام جدی داشت. تلاش برای تسلیح اغراق شده ی کشور با کمک رابطه وثیق و بی محدودیت با ایالات متحده شاید کامل ترین تابلوی این ایام باشد. لیک وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ خورشیدی مسیر یکسره متفاوتی را در سیاست خارجی ترسیم کرد که می توان برخی رئوس و خطوطش را ذیل این نوشتار قلمی کرد.

۱. نه شرقی، نه غربی:

استقلال خواهی و نفی استیلای اجنبی به سبب تاریخ درازپای برقرای و مواجهه ی این کشور تاریخی و سرفراز همواره از اصول لایتخلف برای جمهور مردم بوده است. این که در مدار و محور کسی یا کشوری قرار بگیرند و اعمار نامیده شوند هرگز با روح و ذهنیت تاریخی ساکنان و نخبگان این سرزمین سازگاری نداشته است. اگر به جنبش های معاصر ایران بنگریم رد ستیز با چیرگی اجنبی و تقاضای مجازات سر و دل سپردگان به غیر به وفور قابل مشاهده است. از نهضت دلیران تنگستان در خطه ی جنوب که برای نفیس و طرد حضور و سروری بریتانیا در

جنوب ایران به پا خواستند تا نهضت مشروطه که مجلسش تا پای جان در برابر درخواست سفارت روسیه تزاری مبتنی بر اخراج مستشاران سوئدی مالیه و نظمیہ ایستادگی کرد. حرکت ملی شدن صنعت نفت نیز آینه‌ی تمام‌نمایی از استقلال‌خواهی مردمان این سرزمین بود. در تاریخ آورده‌اند زمانی کسانی با ستارخان سردار ملی پیشنهاد کردند تا برای درامان ماندن جان‌ش بر خانه‌اش بیرق روسیه تزاری را بیفزاید و او به تلخی و تندی پاسخ می‌دهد که «من می‌خواهم هزار کرور ملت زیر بیرق ایران بروند حالا خودم بروم زیر بیرق روس!». حضرت امام خمینی (ره) در آغاز حرکت خود در اعتراض به اعطای حق کاپیتولاسیون به نظامیان و اتباع ایالات متحده در ایران به قیمت تنزیل و تحقیر اتباع ملت و آحاد مسلمان بانگ بلند دادخواهی و بانگ و اسلاما بلند می‌کند. این که ملتی می‌خواهد سرفراز باشد و تصمیماتش یگانه در تهران گرفته شود و هرگز شأنیت تاریخی - دینی‌اش اجازه انشا کردن املائی دیگران را نداده و نمی‌دهد. با پیروزی انقلاب اسلامی اصل اتخاذ تصمیمات مستقل و نفی هرگونه تاثیر و تاثیرپذیری از اغیار در سیاست خارجی در چهارچوب "نه شرقی، نه غربی" هیچ چرخش و عاملیتی برای سیاست‌های قدرت‌های جهانی در ایران باقی نماند و یک استقلال "لاریب فیه" در سیاست‌گذاری حوزه بین‌الملل در ایران جمهوری اسلامی ایران برقرار ماند. شاهد مثال آن که حتی گاه تصمیمات و عملکردها در این حوزه با نظر متحدان و شرکایی چون روسیه و چین هم در تضاد است لیک تهران تنها آنچه را که منافع ملی و شان شیعی - ایرانی خود می‌داند دنبال می‌کند.

۲. روح دینی - شیعی:

در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نگاه الهی برآمده از دین

محمدی و آیین اثنی عشری خون در رگ‌های جسم تعاملات بین‌المللی بوده است و در این تفکر نفی طاغوت و حمایت از مظلوم و شکل اخص‌ترش صیانت از نفوس مسلمین در کنار تلاش برای عدم هدم دموع از اساسی‌ترین محورها بوده است. نفی موجودیت رژیم کودک کش صهیونیستی به سبب مصداق تمام‌نمای ستم و طاغوت بودن این مولود نامشروع استعمار در منطقه و تلاش برای دستیابی شیعیان در لبنان به حقوق‌شان و رفع اجحاف از دیگر مصادیق این سیاست است. این بعد نگرشی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شاید نقطه توفیر مهمی در میان سیاست خارجی کشورها باشد. آنجا که به تمامی زیر عنوان منافع ملی و تعریفی یکسره مادی - مواهبی از آن هر پدیده را با تعارف مرسوم سودمحوری دنیای لیبرال ترسیم و تعریف می‌کنند. لیک در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران این مفاهیم تعاریف جدیدی پیدا کردند و از خرسندی‌های آنی - غریزی جماعت انسانی به خیر درازمدت و غایت‌اندیش الهی بازتعریف شدند. این‌گونه جهت‌گیری‌ها به متفکران و عاملان سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نشان داد که مفاهیم در تفکر دینی - شیعی نه با میزان و معیار دنیای برآمده از غریزه سودمحور و خودخواه که در نگرش الهی و انسان لایق خلیفه الهی نگریسته می‌شود و سود و زیان هم تعاریف یکسر متفاوتی می‌یابند که شاید هر عمل با نقشش در درازنای نهضت جهانی مهدوی (عج) جانمایی و تفسیر خواهد شد.

۳. نرمش قهرمانانه:

تضاد ماهوی و تقابل درازدامن انقلاب اسلامی با جهان غرب و

اندیشه‌های مادی در عرصه عمل و تعامل سیاست خارجه‌ی چهل و اندی سال اخیر گاه به تداوم بی‌امان نیاز داشته است و گاه به سکون مقطعی و تاکتیکی اما نه همیشگی. در این میان آنچه پذیرش برخی شدائد و شرننگ‌ها را ممکن کرده است مفهومی بنام نرمش قهرمانه است که ریشه در تفکر اجتهادی شیعی دارد و حضور مرجعیت دینی در عالی‌ترین نقطه نظام جمهوری اسلامی ایران این امکان را فراهم می‌کند تا در برخی پیچ‌های تاریخی با توسل و اقتدا به سیره‌ی پیشوای دوم شیعیان حضرت امام حسن مجتبی (ع) تصمیماتی به مصلحت گرفته شود. نمونه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که حضرت امام خمینی (ره) با تعبیر نوشیدن جام زهر از آن یاد کردند از نقاط عطف مهم در تاریخ دیپلماسی در جمهوری اسلامی ایران است که رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای در سخنانشان به مناسبت هفته دفاع مقدس آن را بهترین تصمیم در آن مقطع خواندند. و دیگر در توافق هسته‌ای موسوم به برنامه جامع اقدام مشترک نیز این مفهوم بر آن عصر سیاست خارجی دامن گستر گردید.

ختم کلام این که آنچه در تحلیل تاریخی فوق عرضه گردید تبیینی است از همان چهارچوب عزت، حکمت و مصلحت که استخوان‌بندی محوری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد و برای تفسیر و تفهیم آن باید از اسارت نظریه‌ها و ایسم‌های مرسوم و معمول این حوزه بدراند و دیگرگون جهان و انسان را از دریچه‌ی خدا و معنا نگریست. شاید چکامه‌ی شاعر بهترین ختم برای این نوشتار باشد. دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

□ سیاست خارجی منزّه

توشه‌ای به قدر وسع در باب سیاست خارجی در عصر غیبت

از دیرباز تاکنون مراوده میان آنچه من یا ما با غیر یا آمده از سرزمین های دور و ناشناس نامیده می شد عامل تفکر و تدبر نوع بشر بوده است. این که آیا غریبه به کشتن چراغ آمده است یا که تنها رهگذر و مهمان امروز و شکرگزار فرداروز است شاید تا هنوز هم یک پاسخ عیان و تک کلمه ای ندارد و در هر دوره ای بسته به میزان آگاهی، باور و اندیشه چیره روزگار رابطه با سایر ملل و نحل تعریف و تفاوت های آشکار و نهان بسیار دارد.

روزگاری رابطه به حیرت و کشف نادیده ها از دنیای یکسره متفاوت می نمود که مگر ایلغار و خبر به قامت سفرنامه یا حیرت نامه، به سبب گیر و گرفت های اسباب ارتباط بیشتر هم مقدر و میسور نمی نمود. آمدن از سرزمین های دیگر هم در بیشتر دفعات به هنگام گرسنگی یا سیری مفرط رخ نشان می داد. یا صحرانشینان چابک و منظم برگرده اسب عزم سرزمین نو و غله نو و بیشتر می کردند. در و بر مسیر هرچه از آدم و بنای برپا می یافتند یکسره راهی عدمستان می نمودند. آینه تمام قد این معنا جهانگیری مغول و آنچه بر نشابور آوردند که تا همین اکنون هم تمثیل است. جهان که نوتر گشت برآمدگان عصر بخار و اکتشاف به تفنگ و حیلت راهی سرزمین های جدید گشتند.

انگار هم جستن طلاهای خاک گرفته مردمان و هم اطفای حس سیادت و صدرنشینی انگیزه های عیان تری بودند که در قالب های نرم تر و

فکورانه تر فروخته می‌شدند هنر یگانه آن است غالب شدن در قالب عاقلی که بهر دل سفیه آمده است و بومی‌ترش در آوردن ادای گربه‌ای که محض رضای حق به شکار موش آمده است. انگار تا هنوز هم هر میزان که پیرایش پیشخوان سیاست رنگارنگ و متغیر شود اما محتوای یکسان و دست نخورده باقی مانده است. اینکه در میان و میانه این جهان متورم و متوهم کدام راه را برای داد و ستد در یک فضای پا بر زمین و نگاه به آسمان باید برگزید می‌توان سوال یگانه‌ای باشد و یافتن پاسخش هم از یافتن الکل برای حکیم حکیم زکریای رازی سهل تر نخواهد بود.

در ایران زمین که متصل و مفتخر به آیین تشیع و پیشینه فرهنگی دیرپای خود است هرگز و هیچگاه "سر به جیب مراقبت فرو بردن" و "خر خود راندن" نه ممکن و نه مطلوب آمده است. سرزمین ایران لمیده بر چهار راه گذر و گذار تاریخ و سرچشمه تحولات تمدن‌ساز مسیر ساخت میراث بشر سرشت و سرنوشتی جز نازیدن و یازیدن به میراث معنوی و ملی خود ندارد. این دو چندان تنیده و تناور و حضورشان چندان تنیده و تناور وجود یکدیگر است که هیچ‌کدام را بی‌دیگری تصویری از وجود نیست.

در عصر حاضر که تداوم میراث توحیدی - تمدنی ایران با شهادت حسینی، نرماش سرفرازانه‌ی حسنی و مفهوم انتظار مهدوی یک کلیت رسالت‌مدار، لیک پیش درآمد برای انسان سعادت‌مند عصر آخرین ذخیره الهی را پیش دیدگان نهاده است پس بایست یک نقشه راه و ضیا ممکن برای سیاست خارجی عصر غیبت تا رساندن پرچم به چراغ‌دار جهان ترسیم و قلمی نمود در این نوشتار که مدعای زیادی هم ندارد قلم که به اعتبار "الذی علم بالقلم" صاحب نفس گشته است بر آن است تا همین

مفهوم را نه به قدر قدر موضوع و مفهوم که به وسعت الکنی خود بر کاغذ آورد.

مفهوم کشور و سرزمین از قرارداد تا دلبستگی و از قوم و قبیله تا گونیا و پرگار گرتروود بل و دیگرانی هم، فراز و فرود در درازنای تاریخ جهان را تجربه کرده است خاک شاید در همه اقصای عالم دست به دست یا ویران و ویلان گشته باشد و روزی باز برقرار و استوار.

اما آنچه یک کل واحد به نام اِمت - ملت را تداوم تاریخی و تنفس مستمر داده است اندیشه و زایایی عقول و باورها بوده است این که مردمانی از هزار و یک ایلغار و بیداد و مغول و بدتر از آن باز به یک هویت و ذهنیت مشترک باور دارند و یاور یکدیگرند در روزهای هول‌انگیز و هراسناک حکایت از یک ذهنیت زیبا و به هم پیوسته است که اگر حتی نانش آجر و آجر بناهایش ویرانی گشته چون دل به خاک و سنگ تنها نداده باز سیر حکمت از دل باور جوشیده و آن بناها برقرارتر سر برآورده‌اند. جغرافیایی ایران با همه چپاول‌ها و توبره‌هایی که از خاکش پر برگشته‌اند باز پرغرور و برجاست و عاقلانی می‌پرسند چرا؟

این که یک ملت باور داشته باشد که آمده از یک هویت معظم و برقرار است می‌تواند اساسی بیفکند که هرچه بیایند و بسوزانند باز اساس و شالوده بنا برقرار و استوار خواهد ماند. و در بزنگاه‌های متعدد تاریخی این سرزمین و نقش برجسته‌ام القرای جهان اسلام و باز فراتر برفروختن چراغی سوسوزن یا شرشری از آتشی جهان افروز که تمام تیرگی‌های بشر را به سنت الهی خواهد شد خواهد زدود و "یوم تبلی السرائر" و نهایت و غایت شدائد انسان از رفتن به هر راه و آزمودن همه راه برای رسیدن به ارتفاع مقصود و خوش خیالی معهود خواهد بود.

حالیا ایران عدالتخواه که می خواهد هم الگو و نمونه باشد برای موحدین عالم و نیز راهبر چراغ به دست که "ایا ایها الناس جهان از جهالت طاغوت‌های خاک و خیال دل بردارید که راه روشن است و راهبر آخرین در آستین حضرت حق". پس بنگرید به این ام القرا که آغاز است و اندک شرری برای رسیدن به النهایه الهی. تا رسیدن به آن باید راه برد و جهد کرد که سفیر و فرستادگی در درازنای شریعت و مرزداری آیینی ستوده و مسبوق بوده است.

رسول صلی الله در همان آغاز سلسله نور عالمگیراش برای هدایت فرستاده و راهی دیار کسرا می کند نمادیت نهادینه و نمادین برای این سنت حسنه.

در میانه تکاثر و تهاجم رسانه‌ها که به کثرت گاه ذهنیت را به وادی پریشانی و عنان به عنوان سپردگی می کشاند، هزارو یک طریق و دلیل به‌عنوان راهبر در مسیر تبدلات سرزمین با بلاد فرنگ عرضه می شود و عرصه‌گران هم مع‌الاسف اگر ابتدای قرن بخار و تهاجم، سیطره‌ی یکسره و عیان و غرش توپهای کشتی‌های بخار مهیب‌ترین و عیان‌ترین جلوه‌ی رابطه میان کشورها به شمشیر آخته بودند و یافتن زر و بازار و سربریدن و بر صدر نشستن سکه‌ی بی‌تعارف روزگار هم، از ابتدای قرن بیستم تا اضمحلال و فروپاشی قدرقدرت شرق، شوروی تحلیل و تحول‌های دیگری هم به میان انداخته شد که ولو در ظاهر یکسر سودگرایانه نبود یا نمی نمود و میان این دو معنا خود تفاوت به حد شور و شیرین است.

اندیشه‌ی عدالت و فرونهادن رنج انسان از فقدان مادیات اولیه زندگی در پیوند با توحش و برده‌خواهی بی‌عنان بشر انسان متفکر را به وادی طلب مساوات و بازتوزیع منابع و عایدات کشانیده بود. اگر ژولیده مرد

پروسی کارل مارکس از جفای صاحبخانه به جهد نگارش کتاب سرمایه برنمی‌آمد این تمنای جهانی دیگرگون از آستینی دگر و جایی جدید در کره خاکی سربر می‌افراشت و این نفیر بدون سفیر نمی‌ماند. و نمی‌توانست هم بماند که مولانا سرود "گفت پیغامبر که چون کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری".

در سیاست خارجی اعلانی و نه دقیقاً اعمالی شوروی و دول متأسسی اصول جدیدی در کرنا و کوس فریاد می‌شد که انگار با انگاره‌های یکسر سود و سوداگرانه‌ی دول غربی برآمده از انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری متفاوت بود. اگر روزی لرد سالیزبوری از اعیان بریتانیا گفته بود یا در دهان و برجایش نهاده بودند که "بریتانیا دوست و دشمن ابدی ندارد، منافع ابدی دارد" انگار نوایی و ندایی از گوشه‌ای از گیتی برخاسته بود که کی گفت: منافع را یکسره در انحصار و احتکار منابع نمی‌بیند. گفتن از مدرسانی به ملل رنجبر و زحمتکش یا فرونهادن امتیازات (کسره طفیلی ت) به درفش ستانده‌ی عصر تزارها (مشابه فرونهادن بسیاری اجحافات و امتیازات ستانده‌شده‌ی عصر تزاری از ایران رنجور قاجار به موجب معاهده ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی) مطلع یک غزل به تمامی ناهمگون با دیوان‌های قبلی را بر اهل زمین نمایان کرد.

اما انگار به حکم "که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها" باز در دیگ جوشان و پرغلغله گنداب موش یافت شده بود. باز تجمیع وبه جیب نهادن مواهب شد همان حکایت همیشه و این معنا که گرگر دیگران بودن خود تمام معنای مراوده میان ملل است. در خاتمه باز سردسرسو بی سیوروساتی مردمان و تانک‌های حجیم مسکو در خیابان‌های پراگ و بوداپست و ورشو که آمدند تا به نام دوستی کام خود

را برآورند و بهار آنان را خزان و خزائن خود را انبار وانبان کنند. این کردار باز پیش چشم انسان خسته و خیره آورد که هر آمده از ذهن یکسره بشری و بریدن از آسمان به تمامی و دل نهادن به سخنان آن که یکسره مائده‌های آسمان را "افیون توده‌ها" نامید باز انسان را در همان مسیر خواستن "ثروت، قدرت، حسادت و شهوت" دوان و روان می‌کند، گیرم که خود نداند و بیندارد که شولای خلق بر تن کرده یا بی‌آزم‌ترش بشود عامل و دفتر کودتا و سرنیزه در تهران و سانتیاگو که وقتی فقط کامروایی ابتدایی بشود آیین و آن هم نه بهر همه که تنها صدرنشینان و پرده‌نشینان حاصل باز ویرانی و ویلانی انسان است و نداشتن راه و چراغ. اگر آزمودن آزموده‌ها خطاست نه در خفا که آشکارا باید نفیر داد "در خانه اگر کس است یک حرف بس است" باید میان آسمان و زمین پیوند یکسره لاینقطعی ایجاد نمود تا بشود درفش تام و تمام "واعصمو به حبل الله جمیعا ولا تفرقوا". انسان و در آنچه این نوشتار چشم بر آن گرد نموده است یعنی دولت و سیاست خارجه اگر تنها تکیه بر انسان فانی و محدود باشد باز همان چهار توسن سرکش رفته در قبل در ابتدا، میان یا انتهای عاقبت بخیری عنان به دست گرفته و هر سوار ماهر و مدعی را روانه قعر دره اسفل السافلین می‌کنند که دره هم تا باشد "شعب اِبی طالب" که نفحات نور واسطه زمین و آسمان را لغزش و لرزش باز دارد. مقصود گفتن آنچه بر بشر رفته در این بیداد چنگیزی، نیست که می‌دانید و مکرر کرده‌اند هم لیک از آن روز که طمع بستن مرزداران سلطان محمد خوارزمشاه بر منال و شهوت چیرگی چنانشان کرد که مال‌التجاره فرستادگان چنگیز را ایلغار کرده و جانشان را هم بستانند هنوز سم ستوران خان مغول بر گردن نشابور و بیشتر از آن هم سنگینی

و صدمه وافر دارد. مکیدن خون ملت‌ها با قراردادهای نامتعادل که دود آتش جنگ عالمگیر اولش هنوز بر آسمان‌ها بلند است خود گویای هر آیین مراوده ایست که یگانه سود و تنها انسان را در میان گرفته باشد و چراغش یکسویه و یکسره بسوزد. حال گیرم چیزی هم پرشرر بسوزد، اما آیین این شمع‌ها عاقبت خاموشیست و بس.

انسان برآمده از تفکر الهی که زیست و زمانه را معبر نیکنامی و حصول به نور کامل آمده از آسمان و رشته‌ای از حبل‌المتین می‌شمارد راه را دیگرگون می‌پیماید و گام هم گونه‌گون می‌زند. عصر غیبت که گروهی زمانه‌ی حیرت هم می‌نامندش به گمانم سهل و صعب‌ترین (کسره طفیلی نون) توامان روزگاران برای آیین مراوده یا آنچه سیاست خارجی می‌خوانندش باشد. اینکه به آیین الهی در مسیر مستمر خط محمدی(ص) با استناد و تمسک و توسل به آنچه بواسطه از جانب بهترین بندگانش به دستمان رسیده می‌شود دنیا و عقبی را یکسره ساخت و نمونه و الگو داد به دست اهل جهان تا سرحد ممکنات انسان محدود عصر غیبت و پرچم را رسانید به ید مبارک صاحبش حضرت قائم (عج).

■ سیاست خارجی عصر انتظار:

آن چه برای عصر غیبت از ملکداری و خلق (فتحه برخ) مداری انسان را کفایت می‌کرده است یا در متون مقدس به نص درآمده است و یا سیره و سخن آل الله مسیر را ترسیم نموده است.

جان و شیرهی ثئوری سیاست خارجی عصر انتظار که به اختصار سیاست منزه می‌خوانمش را می‌توان این‌گونه به میان و در میدان بیان نمود: انقلاب اسلامی ایران چراغ اول در میان سرگردانی‌ها و حیرت‌ها را

برفروخت. این چراغ در هجوم لشکرهای پیدا و پنهان خصم و کین و استحاله گاه پرنورتر و گاه اهسته‌تر نور برافروخته است مویذ این مفهوم است که پای در سقف کوتاه‌تر آستان آسمان انسان نرسیده به عصر ظهور دارد. اما در تئوری ولایت فقیه که جان و شریان نظام سیاسی اسلامی برقرار پس از پیروزی انقلاب اسلامی است حضور یک فقیه دل‌داده به مسیر هدایت الهی که پرچمدار است تا حرکت پهلو بزند به ردای نبوت و ضیا الطریقی امامت. پس نوع مراوده و سیاست خارجه هم دیگرگون است و نیک اگر بنگریم حمایل دار همان آیین الهی و آل‌اللهی است تا نوع بشر را به سکون و قرار و راه هموار برای حرکت بشر و متروک نمودن آیین بتان نو و کهنه و سپاه‌های چیره بر اذهان و دیدگان که به کشتن چراغ به نرمی آمده‌اند بنماید.

■ انسان در سیاست خارجی منزه:

در این نگاه انسان نه یک نیروی کار و مولد و عامل تولید نسل و نه یک مصدر و محمل کامجویی و خاک شدن بل مصداق اتم خلیفه الله است و آن وجودیست که ذات اقدس الهی از پس وجود بخشیدنش فرمود "فتبارک الله احسن الخالقین" در تفکر عصر انتظار باید چنان بستر را برای انسان مهیا ساخت تا به آیین انسانی برسد به مرحله‌ی وجود و وجوب خلیفه‌اللهی... (انسان واجد ارزش در این تفکر الهی فراتر از آن است که بشود تنها در شمار سرشماری نفوس یا یک بی‌رمق به خیال خود زنده که مرده است اما به مدد فریب عظیم دست‌گاه نمایش صهیونی گریم زندگان بر صورت زده و بی‌آنکه مصدری شود یا ثمری داشته باشد خاک شود. این انسان که در سطور بالا ارزشش در یک تفکر الهی نه به

تمامی، اما به قدر وسع تحریر گشت هرگز به اسم منافع و خط‌کشی‌های لازم اما قراردادی مورد است شمار و آماج تهاجم به بهانه و بهای همه و هیچ قرار نخواهد گرفت.

ملموس‌تر سخن بگوییم. به جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق دوران صدام حسین بنگرید: شهرهای ایران آماج موشک‌ها و هواپیماهای رژیم بعث بودند و گروه زیادی از غیرنظامیان ایرانی به خون خود می‌غلطیدند و شهید می‌شدند. اما تفکر سیاسی عصر انتظار که نزدیک‌ترین اندیشه به این محمدی(ص) بود اجازه اقدام متقابل و مشابه بر علیه شهرهای عراق را نمی‌داد چرا که انسان را نه عددی برای اخذ انتقام یا ضرب شصت نشان دادن به آن علفی نمی‌دانست و نمی‌دید. هر انسان را وجودی عظیم و بی‌نهایت می‌شمرد که لیاقت آن را دارد تا کاموری حلال دنیوی و از عداد جاودانیان ابدی لشکر آخرین ذخیره الهی باشد. این نگاه را با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در روزهای پایانی جنگ جهانگیر دوم کنار هم بنهید و جام قضاوت و توفیر را خود به انصاف و عدالت نوش کنید.

تفکر و تعادل اندیشه‌ی شیعی یک ماهیت حق‌جوی شهادت محور با امتزاج تدبیر و تأمل به گاه و اندیشه و محمل انتظار و بسترسازی برای آن است. دولت شیعی مستقر می‌تواند در عصر غیبت، سنت سیاست خارجی که امتداد سنت النبی و مستتر در سیره‌ی امامان است را در حد مقدورات و ابتلائات زمانه نصب‌العین قرار دهد تا نهایت مقدریت ممکن دنیوی را برای امت و ملک و هم شهروندان و آدمیان اهل جهان فراهم آورد و هم نزدیک‌ترین گام‌ها را به رسالت غایی - جهانی‌اش بزند. بالاتر دید بیش و فراتر از این‌ها هم "دریایی کرانه ناپدید" در میان است

اما وسع ادراک قطره‌ی آب کجا می‌تواند عظمت اقیانوسی را فهم و تفسیر کند که یگانه دریانورد این اقیانوس عظیم آخرین ذخیره الهیست و بس.

■ خط سرخ حسینی

اندیشه و عمل سرخ حسینی میاندار همیشه تا هنوز است. در این اندیشه که حق‌طلبی و ایستادن در مسیر مستقیم هدایت، اصلی بی‌بازگشت است و همین تفکر انباشته تاریخی بخش بزرگتری از اعلان و اعمال سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه پس از انقلاب اسلامی را تفسیر و تدبیر کرده است. ایستادن بر شرافت یک سیمای به تمامی متفاوت و شایسته متناسب با منفعت معنوی - ابدی و نه سودسالار و "اندک به حقیقت ناب" ایجاد کرده است.

یگانه به رغم تمام شدائد و شبهه‌افکنی‌ها در میانه میدان ستوار و برقرار ایستادن و خدنگ کین و خشم از هر سو و هر قبیله در پهلو داشتن و خم به ابرو نیاموردن، صفحات پررنگ این دیوان پربرگ سیاست خارجی ایران در بخش چشمگیری از این سالیان بوده است. نهال انقلاب اسلامی ایران هنوز لذت یکسالگی را به کام نچشیده بود که قطع رابطه با آفریقای جنوبی که در استیلای رژیم آپارتاید قرار داشت صورت گرفت. در همین جمله‌ی کوتاه نیکو بنگرید! آخرین انقلاب کلاسیک جهان که ابهت‌اش بهت و احسنت میشل فوکوی فرانسوی را هم برمی‌انگیزد در روزهای درهمی ابتدای هر انقلاب که هزار شمشیر آخته و نفاق پنهان در نقاب، عزم جویدن و دریدنش را دارند، رسالت یاری رسانیدن به هر "هل من ناصر ینصرنی" را فرو نمی‌گذارد. در آفریقای جنوبی نه جمعیت شیعه‌ی آنچنانی می‌زیستند و نه به آن تعبیر سودمحورانه‌ی برهنه‌ای که از

منافع می‌شود تضييع منافع از ایران در آن سرزمین صورت گرفته بود اما خط سرخ شهادت و شهامت حسینی که چراغ اول در مسیر سیاست‌ورزی مطهر قرار داد نمی‌باید که تظلم‌خواهی را بشنوی و چشم‌بندی یا به جلد جبهه‌ی گوشه‌نشینی و انزوا بخیزی که "چشم‌ها را باید شست و جور دیگر باید دید" ایستادن و پای فشردن بر حق مظلوم تابلویی خوش لعاب‌تر و سرخ‌فام‌تر از آرمان فلسطین در این سال‌ها به خود ندیده است.

آنجا که جمهوری اسلامی ایران به زعامت دو مرجع عالیقدر شیعه بر دفاع تمام‌قد و تا سرحد از بی‌سرزمین کردن کردن یک ملت پای فشرده و هزینه پرداخت کرده است. کمتر توجه می‌شود که بیشتر جمعیت اعراب مسلمان فلسطین سنی مذهب هستند و این باز خط نورانی حسینی را نکو می‌نمایاند که از معبر دفاع از حقی است که مسیر سنگلاخ و پررنج رسیدن به آستانه‌ی "ان الارض یرثها عبادی الصالحون" میسر و ممکن می‌شود.

پس از مفاهیم نویی چون دولت - ملت و سودمحوری محض شاید جمهوری اسلامی ایران نخستین دولتی باشد که مفهوم بهره‌کشی و رابطه یخچیدار - فروشنده را در این عرصه به کناری نهاده و شانیت متفاوتی را برای خود ایجاد کرده است و چون سپاه حسینی ملازمان رکاب از وهب نصرانی تا حر ریاحی بازگشته از کثری را شامل می‌شود و این خود نماینده و شاهد عادل همان خطوط و سطور نگاشته در بالاتر از این است.

اکنون هم راه همان است و شاید در عصر وزمانی که داد و ستد و آنچه لایف استایل نامیده می‌شود در ذهنیت متوسط القامه‌ی می‌شود

شودب خزانہ دار کہ قران مجسم امام علی(ع) را بہ زر خزانہ فروگذاشت بیان و شنودن مفاهیم والاتر دشوارتر از زمانہای دیگر گشتہ باشد. اما اگر باورمند بہ راہ صحیح و صریح خود باشیم و باورمن این معنا کہ در ظفر غایی وعدہ الہی ہیچ تردیدی وجود ندارد باورها "لا ریب فیہ" را چنان فرشتہ ذہن خواهند نمود کہ در این راہ از سرزنش خار مغیلان ہیچ غم بہ خود راہ نخواهند داد.

□ فروردین جمهوری اسلامی ایران
و ارمغان‌های سیاست خارجی

در تقویم ایرانی دوازدهمین روز ابتدای سال مصادف با روز جمهوری اسلامی و مرادف با رای آری و نودوهشت درصدی مردمان ایران زمین به تاسیس نظام جمهوری اسلامی در جغرافیای ایران به سال ۱۳۵۸ است. این که تنها پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ نوع نظام سیاسی جایگزین به آرای عمومی سپرده می‌شود خود نمایانگر تام برآمدن شیوه‌ای نو در حکمرانی جغرافیای ایل و آل سالار و مشتهر به حضور نظامیان و کودتا بود. در همان حول و حوش پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ژنرال ضیال‌الحق در پاکستان با کودتای نظامی دولت قانونی ذوالفقار علی بوتو را واژگون و خودش را دربند کرد. خانم نصرت بیگم و خاندان بوتو همان روزهایی ابتدایی انقلاب به ایران آمده بودند تا مگر با وساطت سران انقلاب جان رئیس جمهور دربند را نجات دهند که افاقه نکرد و ضیال‌الحق جان او را ستاند. در ترکیه نیز کودتاهای مکرر نظامی در آن حوالی عیان‌تر از آن است که نیازی به فریادآوردن داشته باشد. از دیگر سلوک حکم و ملکداری در منطقه سخنی نمی‌توان گفت که محتوای عشیره‌ای - کورشو - دورشوی آنها تا امروز هم برقرار است و جامه‌های نو نتوانسته اندام کهن را رفو کرده در قالب نو بر اذهان غالب کند.

اما نهایت این نوشتار پرداختن به تاثیر دوازدهم فروردین در تقویم خورشیدی بر کنش‌های سیاست خارجی تهران و تاثرات ماندگار

منطقه‌ی خاورمیانه و جهان از طلیعه‌ی انقلاب اسلامی ایران است.

- از اولین اقدامات در ماه‌های ابتدایی برقراری جمهوری اسلامی ایران خروج رسمی از وابستگی و عامل سیاست‌های غرب و به طور مشخص ایالات متحده‌ی آمریکا در منطقه بود که توسط دولت موقت انقلاب اسلامی و در تطابق با قاعده‌ی نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری صورت گرفت. خروج از پیمان سنتو در ۲۸ روزگی تولد انقلاب اسلامی حکایت از آن داشت که تهران دیگر عمل فعل هیچ ابرقدرتی نخواهد بود و در هیچ مداری از اقطاب آن روز گیتی و پس از آن نبوده و نخواهد بود. علی‌رغم ادعای سیاست مستقل ملی در دهه پایانی حکومت پهلوی دوم شاهد تبعیت، تقلید و تقید در سرخط‌های سیاست خارجی از خواست و برخواست و اشنگنن در سیاست خارجی در آن دوره‌ی خاص بودیم. این که برقراری رابطه‌ی ایران با چین پس از برقراری رابطه‌ی واشنگتن - پکن با واسطه‌ی دیپلماسی پینگ پونگ هنری کسینجر وزیر خارجه‌ی وقت ایالات متحده صورت می‌گیرد خود آینه‌ای تمام‌نما از استقلال ادعایست! انقلاب اسلامی به معنای واقعی کلمه سیاست خارجی را ملی کرد و تمام تصمیمات بر مبنای آرمان و مصلحت در تهران اتخاذ گشته و می‌شود. اردشیر زاهدی داماد و آخرین سفیر پادشاه پهلوی در واشنگتن در گفتگویی رادیویی عنوان می‌کند که در بحبوحه‌ی راهپیمایی‌های منتج به انقلاب اسلامی در سفر به تهران به دیدار شاه می‌رود و خواهان اشد برخورد و قطعیت تصمیم می‌شود و پاسخ می‌شوند که باید ببیند سفرای لندن و واشنگتن چه می‌گویند! زاهدی می‌گوید در همان مکالمه دانست که کار پدرزن سابق و صاحبکار آن روزش تمام شده است

- تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی دستگاه سیاست خارجی در تیول خانواده‌های متنفذ و هزارفامیل معروف ایران قرار داشت. همان ترکیب درهم‌تنیده‌ای که هر موهبت و منصبی را در ایران بلع می‌کرد و مانع اساسی در راه هر گشایشی برای جمهور مردم گردیده بود. این ترکیب چنان دامنگیر شده بود که زمانی ایالات متحده هم کمک‌های ذیل اصل چهار ترومن را منوط به مبارزه با اژدهای هفت سر هزار فامیل و اشرافیت دست دراز برجای مانده از قجر و متداوم در عصر پدر و پسر پهلوی نموده بود(کار تا آنجا بالا گرفت که واشنگتن چاره را در حمایت از یک نظامی چون رزم آرا دید و بعدتر نظامیان چون بختیار هم سعی در قبولاندن خود با اهالی کاخ سفید به عنوان پادزهر هزارفامیل داشتند). به گواه کتابها و اسناد وزارت خارجه تا طلیعه‌ی انقلاب ملک طلق این قبیل افراد بود و مگر معدودی از جوانان با استعداد در رده‌های پایین امکان حضور در این عرصه‌ی حساس برای مردمان عادی وجود نداشت. مثنی از خروار این‌که سفیر دولت شاهنشاهی در آلمان غربی خلیل خان اسفندیاری پدر همسر دوم پادشاه بود که از فرط بیکارگی و بطالت محمدرضا پهلوی از او خواسته بود گاهی تلکسی به تهران مخابره کند تا بدانند نامبرده در قید حیات است! انقلاب اسلامی اما درب‌های وزارت خارجه را به روی مردم گشود تا دالان‌های تنگ اختصاصی به روی صاحبان اصلی مملکت گشوده شود. وزارت خارجه به نسبت پرسنلش بیشترین تعداد شهدا و جانبازان را در میان دستگاه دولتی تقدیم کشور کرده است و این خود معنایی مگر حضور تمام قد در دشوار و ممتنع‌های کشور و در کنار مردم بودن ندارد.

- پیروی و در مدار بودن هرگز شأنیست درخور برای یک ملت

تاریخی و مدعی در بر نخواهد داشت. سرزمینی که در همه اعصار مدعای پیش قراولی و بستر سازی برای جریان زلال تفکر و سیاست در پهنه‌ی گیتی داشته است احصا در مدار عضوی آرام و رام از مدار سیاست غرب آورده‌ای در حد سرشکستگی به همراه دارد. این که به فرموده پیمان سعدآباد (۱۳۱۶) منعقد شود و حقوق ایران در اروندرود به خواهش نوری سعید (نخست وزیر دولت پادشاهی عراق) نادیده انگاشته شود و بعدتر بحرین به سهولت لوطی خور گردد حکایت از همان تفکر چشم به لبان قافله‌سالار داشتن است و انقلاب اسلامی این ضایعه را تمامی از میان برد تا تمام تصمیمات حتی آنان که قابل خدشه و تامل اند یگانه در تهران اتخاذ شوند. دشمن و مخالف هم اگر به قدر ارزنی بر ترازوی عدالت نشسته باشد نمی‌تواند انکار کند که با شکل‌گیری انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی اصل استقلال و شانیت به سیاست خارجی ایران بازگشته است. همسایگان و دیگر کشورها نیز می‌دانند برای مواجهه، مرآوده یا هر سلک رابطه با تهران تنها باید به تهران سفر کنند و کشور به مدد مردم‌سالاری دینی و احراز خواست عموم در سیاست خارجی دارای قدرت نرم و سخت قابل اعتناییست که نه دیکته‌گویی سلطه‌گر است و نه انشانویسی بی‌اراده. این دست‌آورد در جغرافیای سیاسی - تاریخی ۱۹۷۹ خاورمیانه بی‌نظیر است.

□ **نظر نوشت رودخانه‌های موازی ولی مواج**

در مجموع این نوشتار جانی جاریست که زیر عنوان "نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی موج" خوانده می‌شود. این که در نسوج این مدعا چی می‌گذرد را اگر کمی تأمل بگزینید در همین نزدیکی به تمامی در خواهید یافت. سرزمین کهن ایران به سبب قدمت و قیمت تاریخی - جغرافیایی خود نمی‌تواند برکنار از آتش‌ها و لهیب جریان ساختن یا برانداختن‌ها باشد و بایستند که آیین سروری و سیادت نهادینه شده در شاهنامه تا تشیع نه چنین می‌برازد و نه روان ناخودآگاه انسان مورث یک کوه دماوند از ضحاک آویختن و آفریدون برگماشتن و درفش کاویانی بر سر در دنیا کاشتن چنین سر در جیب فروبردن و ماست خود را خوردن برای مدیدی مدت را تاب خواهد آورد.

انقلاب اسلامی ایران بال شیعی حکمت ایرانی را به تمامی به میان و میانه کارزار هدایت بشر آورد تا طریق سردادن و پشت به همت خمودن و داد ستاندن برنشیند بر جای دست کاهلی دراز کردن و طریقت عزلت و بی‌عاری گزیدن گردد. اما به حکم روایت غایی ما که بیرق‌دار نهایی راه حق مدینه فاضله الهی را به زعامت برگزیدگان حق به وقت برقرار خواهد نمود تا آن روزگار و در عصری که غیبت یا حیرت می‌نامندش پنجره‌ای گشوده چون ایران باید برقرار بماند و چراغش تا بامدادن بسوزد.

این رسالت را شاید بتوان تنظیم روابط برای حفظ ام‌القرآن نیز نامید.

این که به تدبیر و هدایت داد و شد با جهان خارجه چنان شهروند ملت و دلبسته امت گردن فراز گردد و الگو که دیدگان تا حد وسع به این سوی چرخان شود لیک از خاطر نبریم که تا روز تحقق وعده‌ی الهی هرچه شود به حکم "خسی در میقات" الکن و ابتر خواهد بود تا کعبه آمال و پایان آلام و لو شده گامی لنگ خواهد زد. پس طمع بیهوده‌ی آرمانشهری نباید ورزید که کام دل برنخواهد آمد. لیک در جهان امروز ایران می‌تواند هم یکسره در جهاز هاضمه تقسیم کار و تنظیم نقش جهانی حل و هضم نشود و هم به این سبب هدف حملات اسیدی آن اشتهاهای پایان‌ناپذیر و ناگزیر قرار نگیرد و با کمترین آسیب به حکم مصلحت و ضرورت راه را ادامه دهد.

انسان به تمثیل خلیفه الله بودن در سیاست خارجه نیز ثقل و تمامیت است. لیک در اندیشه انسان حق جو و انسانی که خود در مسیر رسیده به غایتی الهی گام می‌زند نه آن انسان متجاسر و غریق در اوهام و کابوس‌هایی که یکسره به عنوان حقیقت حقنه‌اش کرده‌اند. این انسان که تجمع‌اش در حریمی اقلیمی حرمتی به نام خاک و سرزمین به باورو باور می‌آورد باید کاری و ارجمندی‌اش در یک سیاست خارجی الهی نهایت ترسیم قله باشد.

جان نظر نوشت در این است که اگر ایران را به روردرخانه‌ای عظیم و با شکوه تشبیه کنیم نمی‌تواند و نباید انتظار داشت که یگانه مسیر و مسیل خود را طی کند و هر صیاد در گوشه‌ای و بر کرانه‌ای ماهی خود را از آن صید کند و رودخانه هم هیچ به روری خود نیآورد، چرا که این رود خروشان است و مدعی رفتن به راه یگانگی با اقیانوس و تمیز و تمییز آب از سراب... اما در عالم واقعیت قبل از رسیدن به اقیانوس نور

می‌توان با اغیار پرخصم یا رودهای طغیانگر سیلابی مسیری موازی در پیش گرفت و گاه به جوش و خروشی حریم شان نواخت تا حرمت حفظ شود اما بافاصله‌ای معنادار از حریم صیانت از این موجودیت یگانه را بسته به شرایط تضمین و تمدید کرد.

این نظرگاه از آنجا که نیامده تا تنها در طمطراق و کاغذ کاهی کاه شود پس در ادامه از برای تبیین خویش در هر عرصه سیاست خارجی به ترسیم طریق و اراده به ارائه ملموسات دست خواهد یازید و در میدان گردان و گرزان خود را خواهد آزمود.

■ قدرها و قلدرها

قدرت که از قدری بالاتر برود اگر لگام تنها به ذائقه و غریزه بشر سپرده شود به سرازیری قلدری راه خواهد برد. گفته‌اند "پری رو تاب مستوری ندارد" که آن که چهره برافروخته بود را مگر به رخ کشیده غازه و پیرایه آرام و رام نخواهد کرد. در وادی روابط میان دول و ملل نیز مکنت و خزاین که از مقداری بگذرد راه سرزمین‌های نو در پیش گرفتن برای سیادت و سروری یا غارت و چیرگی اقدامی عادی تلقی می‌شده است. در جهان پس از صنعتی شدن نیز آن دولت‌هایی که ابرقدرت خوانده می‌شدند و می‌شوند رفتاری همین‌گونه را در پیش گرفته بودند.

سربراه و رام بودن و صله و امن ستاندن مواجهه ایست که ریزسرزمین‌ها و برخی دیگر نیز در مواجهه با زورمندان عالم می‌گزینند. لیک برای جمهوری اسلامی ایران با پیشینه تاریخی میانداری سرزمینی در جهان و ناتسلیم و بی‌سازش بودن اندیشه شیعی چنین رویکردی نمی‌تواند و نه باید مورد وثوق و حصول باشد و نبوده است هم.

در چهارچوب نظریه رودخانه‌های موازی اما مواج می‌توان مواجهه و تعادل با ابر قدرتها را هم مدیریت و چهارچوب‌بندی کرد.

اول: شناسایی ابعاد حریف

انکار حریف می‌تواند از مهیب‌ترین اشتباهات مستهلک‌کننده‌ی یک سیستم باشد. باید توانمندی‌های اقتصادی - نظامی و فرهنگی دشمن یا حریف را به‌طور کامل شناخت تا با یک برآورد صحیح از توان داخلی به طرح یک چهارچوب و برنامه پرداخت.

امروز ایالات متحده آمریکا ابرقدرت حاضر و مقابل ایران است. این که از توان اقتصادی و نظامی و قدرت اقناعی هالیوود آگاهی کاملی در داخل وجود داشته باشد می‌تواند سبب‌ساز اتخاذ و تداوم یک برنامه واقع‌بینانه باشد. در این‌که دال مرکزی سیاست واشنگتن در خاورمیانه معبر رژیم تل آویوی است کمترین تردیدی را نمی‌توان روا داشت. تضاد ماهوی و بنیادی انقلاب اسلامی و رژیم تل آویو و هرگز امکان ترسیم یک رابطه عادی میان تهران- واشنگتن را نمی‌دهد اما این به معنای رویارویی سخت و مستقیم در زمان نامناسب و با امکان تهیه نامتناسب نیست. نباید اجازه داد با افتادن در دام و طراحی اغیار به مواجهه‌ای کشانیده شویم که توان به تازگی جوانه زده و سربرآورده این سرزمین و انقلاب به آسیب جدی مادی و بیشتر معنوی دچار بیاید.

در عصر جنگ سرد میان ایالات متحده آمریکا و شوروی غرب چنان هزینه‌های اقتصادی را بالا برد که در این رقابت کشوری با امکانات شوروی از جایی تاب و نفس نیاورد و با هزینه‌های پایان‌ناپذیر برای تسلیحات و اقمار آنچه بر سرش آمد که افتد و دانید. می‌توان با برداشت صحیح از توانایی‌های خود حوزه‌های منازعه را محدود و به صرفه کرد.

یعنی در نقاطی به مواجهه سخت‌افزاری در انواع آن پرداخت که قرابت سرزمینی و گستره دامنه‌ی آیینی - فرهنگی این اجازه را می‌دهد و استهلاک انسانی و مالی را به کمترین می‌رساند. در این شیوه هم به یک خط شی منافع با ایالات متحده می‌رسیم و نوعی صلح نیمه مسلح برقرار می‌گردد. مثال مشخص این گفتار حضور توانمند ما در جبهه سوریه بود که واجد تمام شرایط در فوق رفته گردید و با اسبابی هم خواست جمهوری اسلامی ایران تامین شد و هم ایالات متحده نیکو دانست به سبب امکانات تهران، مواجهه در جبهه‌ی سوریه هزینه‌زا خواهد بود.

دوم: تامین اقل و تضمین سبک زندگی

چالش با قدرت‌هایی که به سبب توان تولید و چیرگی اقتصادی گلوگاه بسیاری تنگه‌های احد مالی - معاشی در دنیا را در دست دارند نیازمند گزیدن شیوه‌ی متفاوت از زیست و معیشت است که اهمیاتی طولانی و مجدانه می‌طلبد. نبرد با پیل یقیناً آسیب‌هایی خواهد داشت که یگانه با سخن نمی‌توان از آن عبور کرد. تحریم‌های ناعادلانه‌ی از اوپاما تا اکنون ایالات متحده‌ی آمریکا بر علیه کشورمان صفحه نمایشگر این گفتار است. نمی‌توان یک اقتصاد را عادت به مصرف کالای نسبتاً متناسب خارجی داد و بعد به گاه خاموشی چراغ‌های رابطه انتظار عدم مصرف یا کنار آمدن با نرخ‌های چند برابری را داشت. اگر این شکل از زیستن و مواجهه را برگزیده‌ایم اول باید ذائقه ملت پیوسته با دولت را به ممکنات سرزمین یا منابع همیشه قابل حصول عادت داد و نه گره زدن زلف به مونتاژی یکسر گران و وابسته به واردات و مصرفی در همه ابعاد فرا و روای توان سرزمین کویری‌مان.

به غلط بخش بزرگی از آوردگاه‌های پولی - مالی دنیا در کف آن

دیگریست و با وجود آنکه دنیا تنها آنها نیستند ولی هنوز چنگ و دندان ایالات متحده و متحدانش برای بی طرفان و اهل چرتکه دنیا چنان تیز است که عطای مراده با ما را به لقایش می‌بخشند و این عدم محاسبه و ذائقه‌سازی در وقت‌های این‌چنینی نتایج آنچنانی به بار می‌آورد. پس باید از نو طرحی نو در انداخت.

سوم: کنترل تعدد نزاع

وقتی با امپراطوری رسانه‌ای ایالات متحده با موتور محرکه صهیونیسم در یک تقابل حساب شده قرار داریم باید از مرزهای شرقی حصول اطمینان کامل کرد. به معنای دیگر باید جانب قدرت‌های نوظهور یا دیگر ابرقدرت‌های ناهمسو یا دارای اختلافات معنادار را نکو داشت و به به قرارها و مدارهای طولانی مدت با آنان دست یازید. چندی که بر دنیا بگذرد ازدهای زرد چین میاندار اول اقتصاد خواهد شد و غول اقتصاد تنها در چراغ بانک و بورس محصور نمی‌ماند. پس داشتن روابط معنادار اقتصادی که طرفین به تداوم طولانی مدتش حصول داشته باشند می‌تواند ضربه‌پذیری کشور را کاهش دهد و در آتیه مواهب بسیاری را فراچنگ آورد. شاید برخی نقصان‌ها و کمبودها را در حوزه تکنولوژی و دریغ دانستن‌های غرب بتوان در این حوزه‌ها جبران کرد.

چهارم: اجماع اهل تصمیم:

برای هدایت کشتی در دریایی مهیب و پرطوفان و فتنه بایست میان اکابر و اهل تصمیمی در جهت بادبان‌ها و و چرخاندن سکان کشتی هماهنگی کامل وجود داشته باشد و اگر به شعر خواجه شیراز و روند همیشه اعصار باز گردیم باز خواهیم پرسید "کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیر؟" و یا "کشتی شکستگانیم ای باد شرطه بر خیز؟" و میان

این دو معنا تفاوت از زمین تا آسمان است. آمد و شد دولت‌ها و مجالس این آفت بزرگ را در دریای مهیب سیاست خارجی به جان کشتی کشور می‌اندازد و گاه رویکردها و سیاست‌ها چنان یکسره متفاوت است که برای ناظر بیرونی باورپذیر نمی‌نماید. باید این میدان را از دو افت نزاع‌ها داخلی و کف خیابان و به مبتلات روزمره و روزی مردم گره خوردن واره‌ناید تا بتوان به حصول منفع ملی و عبور از میان طوفان با لجستیک لشکری مطمئن اقدام نمود.

برگ برنده بزرگ جمهوری اسلامی ایران در این نبردها گاه در ابزار مادی نابرابر می‌تواند در داشتن نظارت و تصمیم‌گیری ولی فقیه است که بسته به تشخیص و علم می‌توانند مسیرها و راهبردها را تغییر یا تثبیت نمایند و این یک امکان و ظرفیت بسیار بزرگ و فرصت‌ساز در سیاست خارجی و خصوصاً در مواجهه با ابرقدرت‌هاست. و دیگر داشتن هم‌پیمانان عقیدتی که صرف منافع و سود را در یک رابطه لحاظ نمی‌دارند و اندیشه در سر را بر سود یکسره مرجح می‌دارند.

□ ما، آنها و روسها

نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز جریان فکری عدالت خواهانه‌ای بود که با یک نویسنده و روشنفکر کم‌پول و ژولیده آلمانی به نام کارل مارکس آغاز شد. اگر تا پیش از عصر رنسانس و ابداع قدرت بخار مسئله کمبود منابع و نقصان ثروت اساسی‌ترین مشکل جوامع انسانی بود در زمانه‌ی گذر از اسارت نیروهای طبیعی و کشف رموز رام کردن نیروها و تولید فزونی گرفته مسئله‌ی فقر و غنا و تقسیم ثروت و امکانات به مسئله‌ای مهم، غامض و انسان‌سوز و انسان‌ساز تبدیل شد. اگر تا پیش از انقلاب کرامول در بریتانیا مسئله ظلم هنری هشتم و امراض مسری عفونی مهم‌ترین رنج مردمان محروم از آفتاب جزیره بریتانیا را تشکیل می‌داد پس از کشف بخار و قبل‌تر از آن با رنسانس در ایتالیا و بسط و گسترش آن به بریتانیا که منجر به بریدن از رم و ایجاد کلیسای مستقل پروتستان در نزدیکی وست مینستر شده بود مسائل و ابتلائات از جنس و گونه دیگری بود (ضیایی، ۱۳۷۸: ۸۴). کشف بخار در بریتانیا و احداث اولین کارخانه‌ها و تولید گسترده نوع دیگری از مناسبات میان مردم و صاحبان ثروت و قدرت پدید آورد که تا قبل از دنیای صنعتی و به حرکت درآمدن کشتی‌های بخار و مردمان دریانورد با بخار کم‌تر تجربه شده بود و مال‌اندیشی هم برای مسئله ناموجود اندیشیده نشده بود.

کارخانه‌های جدید راه افتاده بودند و تولید اندک سابق که معمولاً اشرافی و چشم‌نواز و برای دوک و دوش‌ها بود به تولید انبوه و عرضه

فراوان تبدیل شد و نیروی کار که تا قبل از آن تنها در قالب پیشخدمت و پیشکار اعیان و یا کارگر کشاورزی در قالب فئودالیت‌ه مفهوم می‌یافت تعریف و تفسیر جدیدی یافت و کارگر و کارفرما در کنار تولید و بازار مصرف و مواد اولیه واژگان نوآشنایی بودند که امید و ناامیدی‌های فراوانی را برای نوع بشر نوید می‌دادند؛ اما انسان جدید که از ورطه و چنگال ارتجاع کلیسا و قدرت قاهر طبیعت گذر کرده بود با فرارسیدن ابزار و ایده جدید هم کمال و جمال خوشبختی را درک و لمس نکرد و دریافت احتمالاً اسیر خیال خام یا خوش‌خیالی مدام گشته است. دنیای جدید چون تمام پدیده‌های دیگر بشر بی‌درد و الم و عوارض نبود همان‌طور که انترکسیون که ارمغان علم جدید بود و جایگزین انگیزاسیون کلیسا، درد و رنج خاص خود ولو اندک را دارا بود دنیای جدید با دو بحران خودنمایی می‌کرد دو مولود شوم یکی استثمار و دیگری استعمار یا بهره‌کشی نوع بشر از هم‌نوع خویش که گاه تفرعن و محبوس شدن در قلعه‌های بلند خودخواهی و بی‌خبری حال چه قلعه اشراف‌زادگان بی‌خبر باواریایی باشد و چه خانه‌های لوکس دوانینگ استریت لندن انسان را تا مرحله ابزار انگاشتن و بخشی از چرخه تولید تصویر و تصور کردن هم پیش برده است. البته بی‌انصافی محض است اگر گمان کنیم بازی بهره‌کشی و انسان‌کشی خاص و نشان دوران صنعتی شدن است و در دنیای ماقبل رنسانس جماعت خوش و خرم در کنار یکدیگر اشعار حافظ و گوته می‌خوانده‌اند نان خشکیده ملک ری را در آب گوارای رودخانه تایمز نرم کرده و هر انسان برای انسان برادری بوده و مگر خیر و برداری هیچ نبوده است، خیر این چنین نبوده برادر ظاهراً تا بود چنین بوده و احتمالاً تا هست چنین است تنها اشکال و ظروف تغییر می‌کند و

ماهیت‌ها ازلی - ابدی هستند.

تجار انسان احتمالاً از بدو گام نهادن بر کره نسبتاً خاکی و بیشتر آبی آغاز شده است ثروت و قدرت در کنار شهوت و حسادت چهارگانه و پیش‌برنده اساسی انسان در طول اعصار بوده‌اند برای دست یافتن به هر کدام از موارد یادشده شده و یا شفای خاطر در مورد حسادت لاجرم باید انسان یا انسان‌هایی را به انقیاد درآورد یا پشت سر نهاد یا اخته و شلخته یا درگذشته و فنا فی الله نمود. دقت کنیم فقط شکل‌ها عوض می‌شوند و گفتارها و دیگر هیچ... حکایت‌اش و کاسه همان حکایت همیشگی است و بس...! اما در پاسخ به هجوم به سرزمین‌های بکر و تازه به قصد بسط قلمرو کشف ماده اولیه و بازار مصرف مفهوم استعمار و استثمار را پررنگ‌تر از همیشه کرد. ذهن پویای بشر در پاسخ به این دو بلیه به دو راهکار توسل و تشبث یافت ملی‌گرایی و کمونیسم یا شکل تعدیل‌یافته‌اش سوسیالیسم. در مقابله و مقابل دول سربلند و سربلند کرده از رنسانس و عصر بخار و اختراعات سرزمین‌های عقب‌مانده یا شاید نمی‌دانم به‌زعم دنیای مدرن جدید هر آنکه صنایع جدید نداشت و آثار عصر روشنگری در اجتماعش نمود نمی‌یافت به‌نوعی عقب‌مانده احصا می‌شد پای ملی‌گرایی به میان آمد و در اشکال مختلف نمود یافت. حرف ملی‌گرایی این بود که این سرزمین از آن ماست و شما به‌زور بر مقدرات ما حاکم شده‌اید و نان و مواد اولیه و استقلال ما را به یغما برده‌اید این سرزمین از آن ماست و خارجی استعمارگر باید از اینجا بیرون برود. اندیشه‌های ملی‌گرایانه در قالب‌هایی چون ستایش یک قومیت و ملت یا تاریخ حال واقعی و چه آمیخته به تخیل پدیده‌ای بود که در مقابل پدیده نوظهور استعمار پررنگ شد و قد علم کرد.

استعمار البته بر پایه‌هایی چون خوی تجاوزگری بشر استوار بود خوبی که در گذشته به مفهوم هجوم و کشورگشایی و البته غارتگری یا آن چیزی که به صورت موجز جوینی مورخ محزون ایرانی درباره حمله مغول به ایران زمین می‌آورد «آمدند، کشتند، آتش زدند، بردند»؛ اما استعمار معنی جدیدی را به اذهان بشری وارد کرد. برای کشتن و بردن نیامده بود بلکه برای ماندن و بازاریابی و به بند کشیدن بازو اندیشه توأمان آمده بود. مناسبات تولید محور که بی‌رحمانه مواد اولیه، نیروی کار ارزان و صدا البته بازار مصرف می‌طلبید از اروپای عصر بخار به سایر نقاط جهان هم به ضرب ناخداها و کشتی‌های توپ‌دار و البته کمپانی‌های خوش آب و رنگ روانه شد. اگر بهره‌کشی و ادبار کارخانه‌ها در ابتدا تنها برای نگون‌بختان کارخانه‌های ویلز و ایرلند و حاشیه لندن بود و رمان دیوید کاپرفیلد اثر چارلز دیکنز نویسنده شهیر بریتانیایی عمق بهره‌کشی و بینوایی این جماعت را نشان می‌داد و البته تاریخ شورش کارگران ایرلندی صنایع پنبه را هم که به ضرب‌وزور تفنگداران ملکه سرکوب شد خوب به خاطر دارد.

این بار همین مدل رابطه نابرابر و غم‌انگیز برای تولید بیشتر و بیشتر به همراه صاحبان صنایع و متحدان نظامی آنان راهی سایر ملل و سرزمین‌ها شد. کارگران و اجیران در صنایع جدید شاهد بودند که چگونه با ساعات کار زیاد و دستمزد پایین و سینه و دست و سلامت به یغما رفته گوهرهایی به نام کالا تولید می‌کنند که اربابان و صاحبان صنایع را ثروتمند و فربه‌تر می‌کند و آنان در همان کومه‌های سرد و نمودر در ویلز و یا حتی چپرهای گرم و آلوده در شرکت نفت در جنوب ایران به هزیمت ویرانی می‌روند و اندیشه برابری خواهی مدرن پس از

تأکیدات عصر کهن ادیان متولد می‌شود جناب مارکس به دنیای متلاطم خوش‌آمدی. در عصر روشنگری عدالت برخلاف آزادی که مرکز قرار می‌گیرد وصف‌تر فردی جاناندازی شده که ابناء روشنفکران و ایادی حکومت باید در پاسداری از آن و جلوگیری از تعدی به این رکن رکین کوشا باشد یک صفت اجتماعی و از پی آزادی قرار می‌گیرد و زمینه برای تعبیر و تفاسیر گوناگون از آن فراهم می‌شود. ادموند برک انگلیسی یک عدالت اشرافی را پی می‌گیرد جان لاک به راهی دیگر می‌رود و به دنبال یک عدالت لیبرالی است و عدالت برآمده از سوسیالیسیم و کمونیزم هم یک عدالت آرمانگرایانه حداکثری است.

کارل مارکس که تا پیدا شدن پدری جدید می‌توان اصطلاحاً او را پدر چپ جدید نامید به‌طور مشخص به مسئله عدالت ورود نمی‌کند و بایان برخی مفاهیم چون ارزش‌افزوده و نفی مالکیت و... عملاً به عدالت اجتماعی نقب می‌زند. در میان میانه عدالت‌خواهی جهانی آرام‌آرام با ورود پای صنایع جدید که به همراه خود تفکرات جدیدی را هم وارد ایران زمین می‌کند اندیشه برابری خواهی و ستم و مبارزه به جور و استعمار هم در مخیله روشنفکران و بیشتر فرنگ رفتگان ایرانی شکل می‌گیرد. اگر کارگر تا قبل از ورود کارخانه جات فرنگی به ایران مفهوم عمله خان و یا باربران و خرده‌کاران و خرده‌پاها در سیستم بازار و صنایع بومی و دستی محلی ایران را داشت اما توسعه شکسته و بسته در روسیه تزاری و خصوصاً در چاه‌های نفت قفقاز مفهوم جدیدی از تولید و کار و سرمایه و کارکردهای نوینی پیدا کرد. تا قبل از این عصر نوع رابطه عمله ایرانی با خان صاحب زمین که این خان از لحاظ مفهوم با آنچه فئودال در غرب صنعتی یا نیمه‌صنعتی نامیده می‌شود تفاوت فاحش داشت.

در مناسبات زمین‌داری در ایران خشک خان بخشی از وظیفه زرع را بر عهده می‌گرفت و البته بخش پرنج‌تر بر عهده عمله بود و در طریق سنتی ایرانی که با نوعی دهش تاریخی و مذهبی ایرانی هم همراه شده بود نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز میان طرفین ایجاد شده بود و در عملجات بازار و صنایع کوچک دستی هم حکایت تقریباً به همین منوال بوده است. بسیار دیده و شنیده شده که صاحب‌کار ایرانی غذای خود را باربر و غلام بچه تقسیم می‌کرده و از قبل کار و تجربه‌اندوزی از کنار اوستاکار این فرودستان استادکار و صاحب‌ملک و مکنث گردیده بودند؛ اما کار کارگران فصلی و گاه تقریباً دائمی ایرانی در چاه‌های نفت پربرکت بادکوبه اندیشه‌های نو نوینی را وارد مخیله آنان و صدالبته منتشر در جامعه سنتی و سخت معیشت اما آسوده‌خیال ایرانی کرد. ارزش‌افزوده، رنجبران - حقوق کارگر و قیام علیه سرمایه‌داری از رایج‌ترین سکه‌های روز در میان کارگران دست و روی سیاه صنایع نفتی بادکوبه آن روز بودند؛ که منبع تغذیه فکری آن‌ها یک رهبر در تبعید به نام ولادمیر ایلیچ لنین بود که به همراه رفقایش تروتسکی و استالین جزوهای انقلابی و مبشران تفکر کارگر محور و برابری‌خواهانه‌اش را راهی سرزمین‌های سرد تحت سلطه تزار می‌کرد. زندگی و اشرافیت عجیب خاندان رومانف که حاکمان چندصد ساله سرزمین روسیه بودند با بیچارگی و رنج غیرقابل وصف توده روس که در جامعه طبقاتی و کاستی آن زمان روسیه زندگی به شدت رقت باری داشتند زمینه را برای نشر و بسط افکار برابری‌خواهانه فراهم کرد و در آن روزگار کمتر کسی فکر می‌کرد که آیا اساساً هر رومانتیسم و ایدئال‌گرایی زمینه تحقق در دنیای واقعی را دارد؟! و آیا با وجوه سرکشی انسان و سیر قوای طبیعی

این برابری محض را برمی‌تابد؟! به هرروی شکست روسیه از ژاپن در جنگ منچوری شرایط را در جامعه دهقانی و کارگری روسیه وخیم‌تر هم کرد. سیر حوادث در سرزمین یخبندان چنان سریع بود که کارگران بینوای ایرانی هم با نوای انقلابی می‌پنداشتند که این حرکت جهانی و عدل‌گستر است و کام همه را از شهد برابر شیرین خواهد کرد همراه شده بودند و در بازگشت از سرزمین بادکوبه رویاهای شیرینی را برای اهالی سرزمین مادری ایران تعریف می‌کردند.

شیوع تفکرات چپ و مارکسیست در روسیه و به‌تبع آن پیروزی انقلاب بلشویکی در اکتبر ۱۹۱۷ علاوه بر ورود قطار حامل ولادمیر ایلیچ لنین به روسیه افکار و نگاه‌های جدیدی را هم راهی ایران همسایه جنوبی روسیه کرد که تبدلات مرزی تاریخی درازنای تاریخی تاریخ یک مرز طولانی می‌توانست و البته توانست فصلی جدید را در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بگشاید هرچند تاریخ را رقم نزد اما بخشی از اوراق کهنه و قطور تاریخ این سرزمین گشت، برای انسان رنج‌کشیده ایرانی در روزگار محنت و بی‌خبری، افکاری که خبر از برابری و برادری می‌داد می‌توانست بسیار جذاب و حیران‌کننده و در عین حال ویرانگر باشد. فکر این‌که دیگر قرار نیست روی زمین‌های دیگران کار کنند و قرار است خاک و خیش و گاواهن از آن‌همه باشد دیگر از ترکه و فلک و شحنه خبری نخواهد بود احتمالاً ابتدایی‌ترین و دم‌دستی‌ترین مفاهیم برداشتی از جانب شیفتگان و مقلدان اندیشه کمونیستی یا آنچه در آن روزگار مرام اشتراکی نامیده می‌شد بود. برقراری جمهوری مساوات در سرزمین آران (که البته بعدها از سر طمع به خاک ایران و گرسنگی گرسنگ روسیه و شوروی بعدی آذربایجان شمالی نامیده شد) به رهبری یک ایرانی به نام

محمدامین رسولزاده و همین‌طور جمهوری داشناکیه در ارمنستان که هر دو تم و طعم برابری خواهانه، هرچند مستقل از غول نوظهور شوروی که لنین و رفقا از چراغ جادوی سخن کارل مارکس به درآورده بودند.

ایرانیان همدم و دمخور شوروی‌ها را بیشتر به سودای کشانیدن پای این ارمن‌نواز نوظهور ابتدای قرن بیستم به سرزمین آبا و اجدادی می‌داد. عطاالله صفوی نیا از اولین عشاق سرزمین شوراها در ایران که وصف عیش مداوم و منقض نشدنی در سرزمین رفیق‌ها را تنها از گفتگوی‌های عامیانه و عوامانه اهالی روستایی در طبرستان ایران و ترانه‌های شاد و خلقی رادیو مسکو شنیده بود. چنان شیفته و مسرور می‌شود که گرسنگی و پای دمل آگین بی‌موزه را فراموش می‌کند و خطر کرده از مرز می‌گذرد تا در سرزمین عشق و نهایت انسان، شوروی سکنی بگزیند اما حاصل‌اش سرمای‌حیرت‌انگیز کولاک‌ها و مشاهده گرسنگی و برهنگی و یاس اجتماعی و بازسازی همان مناسبات ازلی - ابدی و رنج مداوم در بهشت موعود است. فقط انگار والی و گرمه ساری و صومعه‌سرا را رئیس کمیساریای خلق کرده بودند کار تا بدانجا بالا گرفت که صفوی نیا خاطرات آن دوران را زیر عنوان «درماگادان کسی پیر نمی‌شود» تحریر کرد که کنایه به رنج و محنت بسیار و مرگ در جوانی و نرسیدن به پیری در کعبه معشوق بود. (صفوی نیا، ۱۳۸۴: ۶۶)

از همان ابتدای پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ادامه آن نگاه عدالت‌خواهان و ناراضیان و یا شاید بی‌بهرگان ایرانی به سرزمین و حکومت جدید همسایه بسیار همدلانه و رمانتیک و عاشقانه بوده است. مرام اشتراکی‌های ایرانی گمان می‌بردند شوروی به‌عنوان کشور پیشرو مأمّن سوسیالیزم و برابری، بهشت

کارگران است و همراهی و حضور با این کشور در هر زمینه‌ای قرار گرفتن در متن یک اتفاق عظیم تاریخی و کمک به آرمان جهان‌شمول برابری بشر است.

در چشم عشاق ایرانی لنین و عمویوسف (ژوزف استالین رهبر دوم اتحاد جماهیر شوروی) هر چه آن خسرو می‌کرد شیرین بود. البته برای تحصیل کرده‌ها و تیپ روشنفکترتر چپ ایرانی اقداماتی چون عقد قرارداد ۱۹۲۱ میان ایران شوروی که با گذشتن داوطلبانه حکومت تازه مسکو از بسیاری از امتیازات و اجحافات دوران رمانف‌ها در ایران بود (مثل واگذاری ده آشوراده و بازگرداندن حق کشتیرانی ایران دریاچه خزر هرچند ایران تا آن زمان هیچ کشتی به مفهوم واقعی کلمه نداشت!) موجب خوش‌بینی و گرایش ذوب در مسکو در میان چپ ایرانی شد که این به‌عنوان یک آفت بزرگ از ابتدا تا فروپاشی شوروی عامل افت این جریان در ایران بود. در پاسخ به اوضاع بشدت پریشان ایران آن زمان که در یک ملوک‌الطوایفی کامل بسر می‌برد و قحطی و بیماری آفت جان ملک و ملت شده بود حرکت‌هایی با ماهیت‌های متضاد و گاه چندگانه در اکناف ایران بوجود آمد که هنوز هم قضاوت صریح متقن درباره انگیزه‌ها و شأن ملی رهبران آن‌ها دشوار است تلخ‌کامی همان عشق به شوروی وسیله زدن زیر علم داس و چکش بر وجدان و شرافت این جنبش‌ها سنگینی می‌کند و از ابتدایی‌ترین پویش‌های تئوری و عمل چپ در ایران می‌توان گرایش و گردش به همسایه شمالی را به‌وضوح مشاهده کرد.

□ پهلوۍ ها، مذهبي ها و چريك ها

آنچه رضاشاه پهلوی با هدایت همراهانی چون تیمورتاش و محمدعلی فروغی و علی‌اکبرخان داور و تدین و آن چیزی که شخصاً در ترکیه مصطفی کمال پاشا دید و نقشه راه در ذهنش شد آغاز آن چیزی بود که در ادامه تاریخ ایران عصر پهلوی پدر و پسر تجدد نامیده شد. با گسترش نوسازی و صنعتی شدن کشور، ساختار جمعیتی متحول شد و به تبع آن تحولاتی فرهنگی پدید آمد. ساختارهای سنتی و قدیم‌تر جامعه در معرض تحول قرار گرفتند و ساختارهای برآمده از تجدد آمرانه در حال نضج گرفتن بودند اما آنگونه که تورج اتابکی می‌گوید نه آن شبکه‌های معمر به سهلی هضم شدند و از میان رفتند و نه نوزاد نهادهای جدید به سهلی در بستر مقوم جامعه ایرانی نضج گرفتند. زندگی سیاسی و فرهنگی بر پایه دیدگاه‌های غیر سنتی بنیان گذاشته شد و روند اصلی زندگی فرهنگی این قشرها متمایل به تجدد خواهی سکولار گردید تا آنجا که واکنش پیکره‌ی اصلی جامعه را برانگیخت؛ بومی‌گرایی، به ویژه با تأکید بر ارزش‌های دینی و بومی، بارزترین وجهی این واکنش بود اگر به اعتراضات علمای دین چون سید حسن مدرس و آقاجانی اصفهانی اشارتی کنیم که البته اعتراضات و مبارزات مرحوم مدرس یکسره پس زمینه مذهبی نداشت می‌توان در کنار آن به اعتراضات سخت بخش‌هایی از عشایر به تغییر لباس اجباری و کنار نهادن لباس محلی اشاره کرد و گروه‌های چپ تازه پدید هم که هم نظم و مدنیته حاکم بر

غرب را بواسطه تحصیل در آن سامان به چشم دیده بودند و هم دل در گرو عدالت ادعایی مشرب اشتراکی داشتند از معترضان دیگر تجدد رضاشاهی و آنچه ادبار آن دوران می‌پنداشتند بودند.

چهار دهه اول حکومت پهلوی زمانه سربرآوردن طبقات جدیدی بود که در ادامه کلیت ساختار اجتماعی، سیاسی و البته فرهنگی جامعه ایران را متحول کردند. سیل جدید ارتشی‌ها و تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های جدید در پیوند با روزنامه‌نویسان و اقشار نوپدید منبعث از ازدیاد درآمدهای نفتی گروه جدیدی بودند که با ساخت فئودالی-فراشی پیشین جامعه ایران که یک جور مدل بردار و بنشین و کورشو - کر شو تا زنده بمانی و تکه نانی بستانی بسیار متفاوت بودند و دل در گرو تغییر و خواسته‌های مدرنی چون برابری آزادی و تحول و تغییر داشتند. حال این که جامعه مسلول و مخمور آن عصر که کتاب‌های کهنه و زخم‌های کهنه‌تر در بر خود داشت چقدر پذیرای این افکار جدید بود محل سوال و تردید جدی و اساسی قرار می‌گیرد. حکومت وقت نیز که به رسم حکام ایرانی تغییر و اصلاح را تنها تا زینت‌المجالس است و تنها برای نقدهایی چون "خلقیات ما ایرانیان" می‌پسندد و هرگاه بخواهد اقتدار سنتی سلطانی را به چالش بکشد هرگز آن را تحمل نکرده و می‌گوید کارگزار و رعیتی می‌خواهد که فرق کلم بروکی و بروکسل را ندانند. رشد طبقه‌ی متوسط جدید از دیگر پیامدهای فرایند نوسازی محمد رضاشاه بود. تقاضای روزافزون برای کسانی که کار با دستگاه‌های جدید و فنون نسبتاً متوسط رایج در قدرت‌های درجه دو صنعتی را بدانند موجب فراهم شدن امکان تحصیل و استخدام برای نسل متولد اواخر دوران رضاشاه و ابتدای اشغال ایران توسط متفقین را فراهم کرد این

نسل جدید با پدران و برادران بزرگ‌تر خود بسیار متفاوت بودند. اگر مهندس مهدی بازرگان از جمله‌ی اولین محصلین اعزامی دوره رضاشاه به فرانسه در آنجا کتاب دینی پررنگی درباره آداب و احکام دین تالیف می‌کند و در سال ۱۳۱۳ و برگزاری هزاره فردوسی در ایران دانشجویان بورسیه ایرانی در پاریس از محل شهریه ناچیز خود سردیس فردوسی را سفارش ساخت می‌دهند و به ایران می‌فرستند نسل جدید دانش‌آموختگان انگار از دنیایی دیگرند و یکسره دیگرگون می‌اندیشند. فقر گسترده تاریخی و مزمن در ایران که همواره خست طبیعت هم آن را تشدید می‌کرد نگاه حسرت‌بار تغیر جو و شالوده‌شکن و بنیان‌افکنی را در ذهن نسل نو گشته‌گذاری می‌کرد که وقتی با قوت اندیشه‌های سوسیالیستی عدالتخواهانه رایج در آن روز دنیا و رمانیک و پرهوایی سر در دوران جوانی پیوند می‌یافت نسل غریب و بی‌قرار و تمام یا هیچ را ارمغان می‌آورد. این که برخی تحلیل‌گران سیاست توسعه نامتوازن و از این قبیل ترهات و ترشحات فکری را برای دوران پهلوی دوم منظور می‌کنند و سعی در کادربندی و بسته‌بندی که دوران یا یک تاریخ که عامل و فاعل آن انسان شرقی غیرقابل دسته‌بندی و بسته‌بندی را نمی‌توان یکسره مقرون به صحت و حقیقت دانست. گرفتاری‌ها و نابسمانی و بحران‌های انباشته حکومت پهلوی چنان زیاد بود که از سویی بحران‌های محلی و عاشیری کم توانش می‌کرد و فقر و کمبود منابع هم در کنار پراکندگی قدرت و بروز گروه‌های چپ و ملی بیشتر حکومت را به سیاست دفع‌الوقت و "هرچه پیش آید" کشانده بود. در این میان در دوره بسته به مدیران میانی، تناسب و خنثی‌گری قدرت‌های جهانی و از همه مهمتر عایدات نفتی گروهی از مردم سبک زندگی متفاوتی می‌یافتند

و البته فرصتی برای تجربه‌ها و تفکرات جدید هم. آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی تا تقریباً برآمدن دولت دکتر اقبال دوران بی‌عملی دفع‌الوقت و هدایت شدن در مسیر جریان‌های جهانی و هدایت و حکایت‌های داخلی است. طبق بیان متواتر امریکایی‌ها کمک‌هایی که ایالات متحده در قالب کمک‌های طرح مارشال یا آنچه در ایران به اصل چهار معروف شد و فلسفه‌اش کمک به بازسازی خرابی‌ها و فقر به جهت پیشگیری از شیوع کمونیسم چون یک مرض بود در چاه ویل فساد و ناکارآمدی و البته هزار فامیل ایران بلعیده می‌شد و عملاً ثمر و اثری چشمگیر در روزمره و رضایت جمهور ایرانیان نداشت. کشاورزی فقیر و نیمه‌جان با شیوه شبه فئودالی الکن در کنار صنایع نیمه‌جان که ممری برای کارگر و کرفرما نبودند در کنار عواید نفت و کمک‌های ایالات متحده عمده ممر درآمد ایران تا انتهای دهه سی خورشیدی را تشکیل می‌دادند. در حوزه بهداشت سرانه پزشکی و پرستار و مراکز درمانی به شدت پایین بود و و مادران بسیاری در نقاط غیرشهری در اثر زایمان و امراض دیگر فاقد عمر طبیعی بودند. تجمع پزشکان محدود فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های داخل و تحصیل‌کردگان خارج از کشور هم در مناطق خاصی از شهرهای بزرگ بود. غلامحسین ساعدی شاعر و داستان‌نویس ایرانی که عمده اشتهارش را بواسطه فعالیت‌های ادبی و اقباس‌های سینمایی مهمی چون فیلم گاو داریوش مهرجویی بدست آورده است در حقیقت یک پزشک بود که به دلیل شرایط خاص بهداشتش آن روزگار در جنوب شهر تهران به‌طور رایگان به درمان رنج‌دیدگان و تهیدستان می‌پرداخت. از فراوانی دندان مصنوعی فروشان دوره گرد هم می‌توان وضعیت وخیم‌تر بهداشت دندان جمهور مردم در

این دوران را هم دریافت. شاید شعر معروف احمد شاملو متخلص به م. امید که اشاره به شکستن دندان طلای مردگان در گور هم دارد با توجه به تاریخ سرایشش اشاره به همین مفهوم دردناک دارد. اگر به فیلم دایره مینا ساخته داریوش مهرجویی هم دقت کنیم با پدیده‌ای دردناک به نام خون فروشی مکرر جماعت ایرانی در آن روزگار مواجه می‌شویم که بیانگر محتاطی برای جویندگان ترسیم سیمای بهداشت عمومی در آن عصر است. پس از انقلاب سفید محمدرضا شاه و ترویج و ایجاد سپاه بهداشت و سرباز پزشک‌ها باز اندکی بهداشت عمومی و محرومیت در سال‌های میانی دهه پنجاه بهبود یافت. جالب این که شهر تهران به عنوان پایتخت و ویتیرین ایران تا میانه دهه سی فاقد شبکه ابرسانی لوله کشی و بهداشتی بود و مردم از آب‌های جاری در نهرها که لباس و کهنه نوزاد و خدو و کثافت پلشتی در آن بود استفاده می‌کردند و تنها به همت مهندس بازرگان بود که در این ساله لوله کشی اب تهران به انجام رسید. البته در شیراز با سرمایه و همت شخص آقای نماز مرد ثروتمند آن خطه شیراز قبل از تهران از این موهبت برخوردار شده بود. مصطفی شجاعیان یکی از متفکرینی که در این رساله مورد مطالعه است خود چند تن از خواهران و برادرانش را در خردسالی از دست می‌دهد و این بر روان او تاثیر فراوان برجای می‌گذارد تا جایی که خواهرش پروین را تشویق به سفر به انگلستان و خواندن پرستاری برای خدمت به مردم محروم آن روزگار می‌کند.

هرچند رضاشاه آموزش عالی مدون و مدرن البته اگر مدرنیته را نعل به نعل آن چه ممالک باختری کرده‌اند به حساب آوریم در ایران بنا نهاد اما توسعه آموزش عالی همگانی و حتی ابتدایی تا دهه پنجاه در ایران

تعریفی نداشت. تا آن سال‌ها در بسیاری مناطق ایران بالاتر از مقطع دبستان اماکان آموزش در محلول وجود نداشت و دانش‌آموزان باید رنج هزینه و سفر در آن روزگار سخت را به جان می‌خوردند تا به مناطق برخوردارتر مجاور بروند و البته با اقتصاد کشاورزی صعب و رمه‌داری و استیلای نبردهای طایفه‌ای و قبیله‌ای که به فقر عمومی منظم شده بود این کار برای پسران خانواده مقرون به صرفه نبود و دختران هم که در مناطق غیر شهری عملاً از سیستم آموزش به کنار نهاده شده بودند. تا ابتدای دهه پنجاه گسترش مراکز آموزش عالی چنان کم‌شمار بود که خیل دانش‌جویان ایرانی در فرنگ خود گویای شرایط است و البته آمدن به شهر جوانان محروم و خارج برای تحصیل آنان را با عمق تبعیض و محرومیت آشنا می‌کرد و با دربرگیرنده‌ی اندیشه‌های عدالتخواهانه و انسان‌نوازانه کمونیستی - سوسیالیستی تبدیل به یک بمب ساعتی مخالفت و عمل بر علیه حاکمیت مستقر می‌گردیدند. در مناطق عشایری و روستایی هم وضع ناهموارتر از دیگر نقاط بود. در نگاه رسمی ایلات جماعت مزاحمی بودند که یا باید در نگهداری از سرحدات تلف می‌شدند و یا توسط امثال سرلشکر امیر طهماسبی خوان و خانه‌شان به یغما می‌رفت. آموزش در این مناطق چنان وضع رقت‌انگیزی داشت که بطور مثال در میان ایل قشقایی تنها همت عالی و پشتکار مرحوم محمد بهمن بیگی فقید توانست تا حدودی آموزش جدید و تغییر سرشت و سرنوشت را برای این جماعت رقم بزند. شاید اقبال گسترده‌تر عشایر فارس به گروه‌های چپ را بتوان در همین فقر و فراموش‌شدگی مفرط ردیابی کرد هرچند که هیچ پدیده انسانی نمی‌تواند تک عاملی باشد. به روایت صندوق رفاه و آموزش ملل متحد دستاوردهای ایران در حوزه

آموزش و بهداشت در آن سال‌ها حتی با کشورهای فقیرتر از خودش مثل الجزایر و لبنان هم قابل مقایسه نبود و در سطح پایین‌تری قرار داشت.

گفتن از شرایط سیاسی دهه سی و چهل بدون اشاره به دولت دکتر مصدق و کودتای مرداد سال سی و دو عملاً ابر و از سرچشمه مخدوش است. دولت دکتر مصدق البته اگر از هاله تقدس و مرثیه‌خوانی بدر بیاید و امکان نقد منصفانه توأم با احترامش مهیا گردد احتمالاً کم نقد و نظر بر بی‌اطلاعی و لجاجتش وارد نباشد اما آنچه در بعد از ظهر بیست و هشت مرداد سال سی و دو اتفاق افتاد عملاً به گونه‌ای دولت را شهید ساخت که بر دوگانه شهید و جلاد کمترین تردیدی نمی‌توان روا داشت. دولت مصدق مصداق بریدن از نسلی از مرتجعان معمر در دل حاکمیت قاجار و پهلوی در ایران بود که همواره تحت استیلا و نقشه راه روس و انگلیس عمل می‌کردند. گروهی از فعالان مستقل و چپ ایران به شدت دل در گرو مبارزات مصدق و ایستادگی یک کشور جهان سوم در برابر امپراطوری هرچند محتضر بریتانیا داشتند. کودتای مرداد سی و دو امید یک نسل و فرزندان را به یاس تبدیل کرد و محمدرضا پهلوی را هم از شاه جوان اسکی‌باز توچال و ابعلی به یک خودکامه وابسته که با چماق جعفری و دلار جعفری سرکار آمده و مانده است تبدیل کرد. پس از کودتا دستگاه تیمور بختیار و زاهدی و آزموده از مخالفان در ارتش و جامعه هرکه بود و هرچه بود را یا با تیر بستند و یا لب دوختند و خاموش کردند مطبوعات و مجلس عملاً به ضد خود تبدیل شدند و یا مبلغ اروتیسم افسارگریخته و کریه شدند و یا مجیزگوی آنچه دستگاه املا می‌کرد. رهبران نهضت چون دکتر مصدق یا در حصرو حرج روزگار

می‌گذرانیدند و یا آواره غیروطن بودند و شاه با تبختر در پاسخ به سوال خبرنگار خارجی در مورد وضعیت دکتر مصدق پاسخ می‌داد "در املاکش مشغول ورزش مورد علاقه‌اش خرسواری است" بست سیاسی این دوران هرگز به بسط سیاست تبدیل نشد و وادی سیاست به ملک شخصی نوباوگان دست‌پرونده دانشگاه ماساچوست چون هویدا و منصور در پیوند با فرزندان اشرافیت قدیم ایران تبدیل کرد که ره آوردش همان نسخه‌های پیشین عصر احمد میرزا و امثال سهیلی و هژیر بود به علاوه کنار نهادن پرده‌پوشی و محافظ‌کاری رجال قدیم تر حاکمیت ایران و نمایش و تبختر بر مردمی که بغض و محرومیت بخش‌چشمگیری از آنان را زمین‌گیر کرده بود نقد و دلگیری سال‌های قبل‌تر نسبت به حاکمیت سخت سر را به کینه و بغض تبر به دست برای نسل جوان آتشین مزاج تبدیل شد.

اگر نگاهی به فضای سیاسی اجتماعی و فرهنگی جهان در دهه پنجاه و شصت میلادی بیفکنیم و البته به مسری بودن جریان‌های جهانی حال با تم ملی و محلی باور داشته باشیم تحلیل آن چه در ایران و ذهن و عمل جوانان و کنشگران می‌گذشت آسان‌تر خواهد بود. جنگ عالمگیر دوم پایان عصر قدرقدرتی بی‌مثال کشورهای غربی برآمده از انقلاب تفنگ و بخار بود. انگار استقلال‌خواهی و مبارزه باری رهایی از عامل فعل بودن به سکه رایج در میان انسان‌های انکارشده و اجیر شده پیشین تبدیل شده بود. در هندوستان مستعمره زرخیز بریتانیا که سالها معدن مواد خام و بازار مصرف گسترده لندن بود و مردمانش به سبب خلق نرم و اعتقادات ماورایی مسالمت‌جویانه کمتر راه نزاع و رویارویی در آنان تصور می‌شد این بار هرچند کم خشونت اما مقابل اسستی‌لای بریتانیا

ایستادند و به استقلال هم دست یافتند. در چین و ویتنام و بسیاری دیگر از ممالکی که قبل از این تاریخ به حساب نمی‌آمدند هم مبارزات مسلحانه و البته با کیفیت‌های گوناگون به راه افتاد تا یا استقلال به دست آید و یا حاکمان که دست‌نشانده انگاشته می‌شدند و عامل فقر و بینوایی و غارت منابع به زیر کشیده شوند. کوبا شاید یک نقطه عزیمت مهم در تبارشناسی آن عصر عجیب تاریخ ایران باشد. در نزدیک‌ترین جغرافیای ممکن به ابرقدرت قهار دنیای سرمایه‌داری چند جوان ریشو به رهبری فیدل کاسترو و ارنستو چگوارا پزشک آرژانتینی موفق شدند باتیستا حاکم دست‌نشانده آمریکا که کوبا را به مستراح امریکایی‌ها تبدیل کرده بود چیره شوند و در مبارزات چریکی فصلی نو بگشایند. کاسترو و چگوارا شمایل تمام عیاران عصر و مرشد جوانان سرگشته و حق‌جو بودند. اگر از فضای جهانی به قدر کفایت در حد مقدمات این نوشتار گفته باشیم دوباره به درون خاک مرز پرگهر بازگردیم، پس از کودتا و تا برآمدن دولت امیر عباس هویدا و فوران درآمدهای نفتی استبداد فقر و درفش مهم‌ترین مولفه‌های حاکم بر جامعه ایرانی بودند. گروه‌های سیاسی شناخته شده زیر ضربه شدید دستگاه امنیتی بودند. جبهه ملی پس از کودتا دچار فروپاشی حقیقی شده بود و جبهه ملی دوم و سوم و... را هم تشکیل دادند اما جز معدودی پیرمرد دکتر و مهندس که تاب هیچ عتابی را نداشتند چیزی از آن‌ها نامده بود و مگر بیانیه‌هایی کم‌رمتق، هیچ نمی‌کردند و البته نمی‌توانستند هم. خودخواهی‌ها و منیت‌های خاص فرهنگ فئودالی هم بیشتر این جماعت را مشغول خود کرده بود. نقل است در میتینگ جلالیه جبهه ملی که در دوران نخست وزیری دکتر علی‌امینی فراهم شده بود میان اعضا بر سر این‌که چه کسی سخن بگوید

نزاع‌های مضحکی در گرفته بود. حزب توده شاخه نظامی‌اش توسط دستگاه امنیت تیمور بختیار از میان رفته بود و سایر گروه‌ها هم وضع بهتر از این نداشتند. اما فرق بزرگ ابتدای دهه چهل خورشیدی با دو دهه قبل از خودش در محافظ‌کاری نسل قبل به سبب دیدن دشواری‌های جنگ‌های جهانی و غارت و قحطی و تجاسر بود این نسل سر بازیستاند نداشت چرا که به چشم و گوش حکایت حرکات‌های موفق در دیگر بلادها را شنیده بود. به این سبب گروهی از جوانان ببقرار دیگر تاب قرار و بیانیه و نصیحت نداشتند و دیگر نه باران درخواستی مهندس بازرگان که خود سیل آب بنیان‌افکن مبارزه بی‌امان و برانداختن بن پهلوی را می‌خواستند. نارضایی عصبانی از شرایط طیف جدید مبارزان و فعالان را به وادی‌های گوناگون کشانیده بود. گروهی چون بهمن قشقایی درس را انگلستان رها کرده به کوه‌های قشقایی می‌زند تا به خیال خام خود مدل کوبا، مردم همراهش شوند و کار را تمام کند اما کار این خانزاده قشقایی زودتر با چوبه دار تمام می‌شود. گروهی دیگر چون کوروش لاشایی نقشه ترور شاه را می‌کشند و گلسرخی و میرزادگی و بطحایی نقشه ربودن ملکه و ولیعهد پهلوی را در سر می‌پروانند. نقطه عزیمت این گروه‌ها تاکید به مبارزه تند و بی‌امان و تاسی به مدل‌هایی است که در دیگر کشورها به عنوان روش مورد استفاده قرار گرفته است و هرگز در آن جوّ پرهیجان به این نمی‌اندیشیدند که هر جامعه و تاریخ و سرزمین مختصات خاص خود را دارد و میان ایران یکسر سیاهپوش در عزای امام سوم شیعیان حضرت حسین(ع) با کوبایی که می‌و معشوق و گیتار از روزمره نه کاسترو و نه باتیستا حذف نمی‌شود متفاوت است.

انقلاب اسلامی ایران عظیم‌ترین پدیده انسانی در قرن بیستم تأثیر و تأثر شگرفی بر ساحات مختلف نشو و نمو بشر برجای نهاد. این که در عصر ایسم‌ها و مدارهای یکسره مادی و سودگرا صدایی متصل به گفتار الهی و بر مبنای فطرت بشری به میان بیاید و سود و منفعت را یکسره دگرگون تعریف و تفسیر کند یگانه از انقلاب اسلامی ایران و رهبر کبیرش حضرت روح الله به عنوان یک مرد الهی و مرجع عالیقدر شیعه ممکن و میسر نمود.

